سفیران اسلام

تألیف:
عبدالقادر الشیخ ابراهیم

ترجمه:
عبدالرحیم هاشمزهی


سنی بوک
www.SunniBook.net

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله وأصحابه أجمعین.

پیشگفتار

در عالم هستی انسان برترین مخلوقات است که خداوند متعال او را به نام جانشین در دنیا و معمار آن معرفی کرده و از میان آنها أنبیاء و رسل † را جهت رهبری و هدایت جوامع بشری انتخاب نمود.

آخرین و خاتم آنان حضرت محمد مصطفی ﷺ هستند. ایشان تقریباً 1400 سال قبل در این دنیا تشریف آوردند و جهان را که بر پرتگاه نیستی و اضمحلال قرار داشت به سوی نور و رستگاری و آئین انسانیت راهنمایی کردند و انسان را از حضیض پستی به اوج تعالی ترقی عروج دادند.

مکتب محمدی شاگردان و جانثاران بی‌مانندی تحویل جامعه دادند که خداوند متعال آنان را مدار ایمان معرفی کرده و فرمود: ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖ﴾[1].

و پیامبر ﷺ محبت دوستی آنان را چنین بیان فرمودند: «**لکل شيءٍ أساسٌ وأساس الإسلام حب أصحاب الرسول ﷺ وحب أهل بیته**»[2].

«هر بناء پایه و اساسی دارد و اساس دین مبین اسلام بر پایهٔ محبت اصحاب و اهل بیت پیامبر ﷺ استوار است».

و محبت با شخص بسته به شناخت و آشنائی او است. بنابراین، بنده بر آن شدم که جهت آشنائی کودکان و نوجوانان عزیز مجموعه داستان‌های زندگانی سفیران اسلام نوشتهٔ عبدالقادر الشیخ ابراهیم را از زبان عربی به فارسی برگردانم که به توفیق خداوند این مجموعه رسائل به فارسی ترجمه شد، و اینک جلد اول که با

---

(1)- البقرة: 137، ترجمه آیه: اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما ایمان آورده اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند بی‌گمان رهنمود گشته اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و عداوت را در پیش گرفته اند.

(2)- امام بخاری در کتاب تاریخ تعلیقاً روایت کرده است. (خامس الخلفاء للأستاذ حسن کامل الملطاوی)

داستان زندگی حضرت علی ﷺ آغاز می‌شود، خدمت عزیزان تقدیم می‌شود، و لازم به تذکر است که جهت استفاده دوستان مطالبی مفید از مترجم نیز با استناد از منابع معتبر اضافه شده است.

و از خداوند متعال امیدوارم که این کوشش اندک را به بارگاه خویش شرف قبولیت عنایت فرماید، وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه انیب.

عبدالرحیم هاشم‌زهی

از

حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان

علی بن أبی طالب ﷛

نام و نسب

نام: علی ﷛.

کنیه: ابوالحسن.

قبیله: قریشی هاشمی.

سلسله نسب: علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی[1].

ایشان از حضرت جعفر ده سال کوچکتر و جعفر از عقیل ده سال کوچکتر و عقیل از طالب ده سال کوچکتر بودند[2]:

ویژگیهای جسمانی

ایشان ﷛ چشمانش درشت، چهره‌اش گندم‌گون، قامتش نسبتاً کوتاه، ریشش انبوه و پرپشت و شانه‌اش فراخ بود، صورتش زیبا چون ماه تمام می‌درخشید.

و یکی از آن ده نفری هستند که پیامبر ﷺ آنها را مژده بهشت داده اند و چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین هستند، و اولین نوجوانی است که در سن ده‌سالگی ایمان آوردند.

تربیت

ابن هشام در کتاب سیرت خویش بیان نموده که قریش با قحط‌سالی شدیدی مواجه شدند و ابوطالب فرزندان بسیاری داشت، رسول الله ﷺ به عمویش عباس ﷛ که یکی از متمول‌ترین و ثروتمندترین بنی‌هاشم به شمار می‌رفت. گفت این قحطی مکه را فرا گرفته و برادرت ابوطالب زیاد عیال‌دار شده، بیا برویم پیش ایشان و هریک تکفل یکی از فرزندان ایشان را به عهده بگیرم تا از این رهگذر

---

(1)- سلسله نسب مادری: فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است.

(2)- در سال 23 قبل از هجرت تولد یافت و تقریباً 30 سال از حضرت رسول ﷺ کوچکتر بود.

تخفیفی از بار زندگی او حاصل گردد، عباس پیشنهاد او را پذیرفت، پیش ابوطالب آمدند و گفتند: هریکی از ما تصمیم داریم تربیت از فرزندان شما را بپذیریم، ابوطالب گفت: تنها عقیل را برایم بگذارید و هرکدام از بچه‌ها را که خواستید همراه‌تان ببرید، به دنبال همین اجازه رسول خدا ﷺ علی را برگزید و حضرت عباس ﷛، حضرت جعفر ﷛ را همراه خود برد. پس از آن علی برای همیشه در خانه پیامبر ﷺ ماند تا این که ایشان به پیامبری مبعوث شدند و علی ایمان آورد و از پیامبری ﷺ پیروی و اطاعت نمود، این احسان خداوند بر علی ﷛ بود که ایشان را در خانه پیامبر ﷺ تربیت نمود تا این که از منبع فیاض اخلاق، اعمال و آداب آن حضرت ﷺ سیراب گردید.

اسلام آوردن

حضرت علی ﷛ اولین نوجوانی است که اسلام آوردند و این بعید است شخصی که در تکفل پیامبر ﷺ تربیت شود و اخلاق و رفتار پیامبر ﷺ را از نزدیک مشاهده کند از او متأثر نشود و ایمان نیاورد. از حضرت زید بن ارقم ﷛ روایت شده که حضرت علی ﷛ اولین کسی است که اسلام را پذیرفت.

ابن هشام در کتابش آورده چون وقت نماز فرا می‌رسید پیامبر ﷺ به اتفاق حضرت علی ﷛ به دره‌های مکه می‌رفتند و نماز می‌خواندند، روزی ابوطالب آن دو را دید که نماز می‌خوانند، از حضرت علی پرسید: این چه دینی است؟ گفت به خدا و رسولش ایمان آورده‌ام و با او نماز خواندم و از او پیروی می کنم، گفت از او پیروی کن که ترا به سعادت و نیک‌بختی دعوت می‌دهد.

شجاعت

این جوان مؤمن که بدون مشوره پدرش دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفت، در زندگی‌اش خاطرات مهمی وجود دارد که او را برای جوانان بیدار هر عصر و زمان الگو و نمونه معرفی می کنند. ایشان شب هجرت پیامبر ﷺ در رختخواب پیامبر ﷺ خوابیدند تا امانت‌های را که پیش پیامبر ﷺ بود، به صاحبانش تحویل دهند و جان خود را فدای رسول اکرم ﷺ کردند. و در جنگ خندق آنگاه که

قهرمان مشهور عرب عمرو بن عبدود در میـدان کـارزار آمـد و مبـارز مـی‌طلبیـد، حضرت علی ﷺ بلند شد و گفت یـا رسـول الله! مـن حاضـرم بـا او مبـارزه کـنم، پیامبرﷺ فرمودند: علی بنشین او عمرو است، سپس او مسـلمانان را بـه بـاد مسـخره گرفت که آن بهشتی که می‌گوئید هر که کشته شود وارد آن می‌شود کجا اسـت و چرا کسی از شما به مبارزه نمی‌آید؟

دیگر بار حضرت علی ﷺ گفت: یا رسول الله! من می‌توانم بـا او مقابلـه کـنم، پیامبر ﷺ فرمودند: بنشین او برای بار سوم صدا زد، حضرت علی ﷺ به مبـارزه‌اش برخاست. عمرو پرسید: تو کیستی؟

حضرت علی ﷺ: منم علی.

او گفت: علی بن عبد مناف؟

علی: خیر، علی ابن ابی طالب.

عمرو گفت: برادرزاده. میان عموهایت افرادی از تو بزرگتر وجود دارد و مـن ریختن خون ترا مناسب نمی‌دانم.

حضرت علی ﷺ: اما من ریختن خون ترا مناسب می‌دانم.

آنگاه مبارزه شدیدی میان‌شان درگرفـت و حضـرت علـی ﷺ پیـروز شـدند و جنگ‌آوران دشمن با شکست قهرمان‌شان پا به فرار نهادند.

در جنگ بدر به مبارزه ولید بـن عتبـه رفـت و او را از پـای درآورد. حضـرت علی ﷺ آنچنان فـداکاریهای مشـهور و معرفـی دارد کـه نشـانه پیـروزی ایمـان و جوانمردی او به حساب می‌آیند.

حضرت علـی ﷺ در تمـام جنگهـا از اولـین قهرمانـان مسـلمانان بودنـد و نـزد پیـامبرﷺ منزلـت ویـژه‌ای داشـتند، ایشـان در جنـگ خیبـر از خـود رشـادتها و دلاوریهای فراموش‌نشدنی به جای گذاشتند.

آنگاه که فتح بر مسلمانان دشوار شـد و پیـامبر ﷺ فرمودنـد: فـردا پـرچم را بـه دست مردی می‌سپارم که دوستدار خدا و پیامبرش اسـت و خـدا و رسـولش او را نیز دوست دارند. اصحاب روز بعد دیدند که پیامبر ﷺ حضرت علی را خواستند و پرچم را به دست او سپردند و در آن شب حضرت علـی ﷺ مبـتلاء بـه درد چشـم

بود و پیامبر ﷺ قدری آب دهان بر چشم او مالیدند، خوب شد و پس از آن هرگز به درد چشم مبتلاء نشد.

در غزوه خیبر

حضرت علی ﷺ با جنگجوی یهودی به مبارزه پرداخت، سپر از دستش افتاد بلافاصله درب قلعه را به جای سپر در دست گرفته و به مبارزه ادامه داد تا این که یهودی را به هلاکت رساند و دژ خیبر را فتح نمود.

حضرت ابورافع ﷺ یکی از جنگجویان غزوه خیبر می‌گوید که من و هفت نفر دیگر می‌خواستیم آن در را از جایش تکان دهیم، نتوانستیم.

و از حضرت جابر ﷺ روایت شده که حضرت علی ﷺ روز خیبر درب را به دوش گرفته بود و مسلمانان از آن عبور نموده و قلعه را فتح کردند.

ازدواج

پیامبر اکرم ﷺ محبوب‌ترین دخترانش حضرت فاطمه را در نکاح او درآورد، و به فاطمه ل گفت که من ترا به عقد نخستین کسی که به من ایمان آورده و از همه اصحاب من عالم‌تر و بردبارتر و در دنیا و آخرت از سرداران اسلام است، درآورده‌ام.

حضرت اسماء بنت عمیس ل می‌گوید: زمان عروسی حضرت فاطمه ل و حضرت علی ﷺ من پیامبر گرامی ﷺ را دیدم که برای هردو دعاهای خصوصی می‌کرد[۱].

---

(1)- واقدی در تاریخ از امام باقر ﷺ و از حضرت عباس ﷺ روایت کرده است که زمان تعمیر خانه کعبه در سن سی و پنج سالگی پیامبر ﷺ حضرت فاطمه متولد شد. و در سنه دوم هجری در بیستم ماه محرم در سن هیجده سالگی به نکاح حضرت علی ﷺ درآمد. و ایشان در شب سه شنبه ماه رمضان سال یازدهم هجری دنیا را بدرود گفت. إنا لله وإنا إليه راجعون. (المرتضی ص 83) (مترجم).

همسران و فرزندان حضرت علی ﷺ

«حضرت علی ﷺ در حیات حضرت فاطمة الزهراء ل با هیچ زنی ازدواج نکرد، اما بعد از وفاتش با چند تن ازدواج کرد که همسران و فرزندان او بدین ترتیب هستند».

1- فاطمه بنت رسول الله ﷺ، مادر حسن و حسین، و گفته شده محسن که در طفولیت به مرگ طبیعی درگذشت، زینت کبری و ام‌کلثوم همسر حضرت عمر ﷺ.

2- ام‌البنین بنت حرام الکلابی (مادر عباس، جعفر، عبدالله و عثمان است) که تمام‌شان در معرکه کربلا با برادرشان حسین شهید شدند.

3- لیلی بنت مسعود التمیمی (مادر عبیدالله و ابوبکر) در کربلا شهید شدند و از خود فرزندی باقی نگذاشتند.

4- اسماء بنت عمیس (مادر یحیی، محمد اصغر، و عون است که آنان فرزندانی نداشتند).

5- ام حبیبه بنت زمعه تغلبی یا آن طوری که در بعضی دیگر از تواریخ ذکر شده صهباء بنت ربیعه (مادر رقیه و عمر که این عمر در 35 سالگی وفات نمود و فرزند هم باقی گذاشت).

6- ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی (مادر ام الحسن و رمله کبری) است.

7- امامه بنت ابی العاص بن ربیع، مادر امامه زینت دختر رسول الله ﷺ هستند، امامه مادر محمد اوسط است که فرزندی نداشت.

8- خوله بنت جعفر حنفی (مادر محمد اکبر که به محمد بن حنیفه معروف است).

9- پنج تن از پسران او که از خودشان نسلی باقی گذاشتند عبارت اند از: حسن، حسین، محمد بن حنیفه، عمر و عباس. دختران او از دیگر زنان عبارت اند از: ام هانی، میمونه، زینب، صغری، رمله صغری، ام کلثوم صغری، فاطمه، امامه، خدیجه، ام الکرام، ام جعفر، ام سلمه و جمانه».

(مترجم)

مقام حضرت علی ﷺ

ایشان ﷺ از جمع آن ده نفری هستند که پیامبر ﷺ آنان را بهشت مژده دادند و به مقام جانشینی پیامبر ﷺ به عنوان چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین نائل شدند، و برای برتری ایشان تنها این بسنده است که پیامبر ﷺ محبت ایشان را از علائم ایمان و عداوت و دشمنی‌اش را نشانه نفاق معرفی کردند. و فرمودند ای علی! هرکس که تو را دوست دارد مؤمن است، و آن که با تو عداوت دارد منافق است، و فرمودند تو از منی و من از تو هستم.

و گفتند که علی ﷺ خدا و پیامبر را دوست دارد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

و در غزوه تبوک چون پیامبر ﷺ او را همراه نبردند و به عنوان امیر مدینه بعد از خودش منصوب کردند، حضرت علی ﷺ گفت یا رسول الله! مرا با زنان و بچه‌ها می‌گذارید؟ پیامبر ﷺ فرمودند: مگر دوست ندارید که تو نسبت به من مانند هارون برای موسی ﷺ باشی با این تفاوت که هارون پیامبر خدا بود و بعد از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.

و فرمودند اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتران سرخ‌رنگ ارزش بیشتری دارد.

و فرمودند آیا به تو کلماتی نیاموزم چون بگوئید خداوند ترا مورد بخشش و لطف خویش قرار دهد با این که تو بخشوده شده‌ای، حضرت علی ﷺ گفت بله یا رسول الله! بفرمائید و پیامبر ﷺ این کلمات را به ایشان آموختند: «**لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الحَلِيْمُ الْعَلِيْم، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيم، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمُ**». «نیست هیچ معبودی جز خداوند بردبار و دانا، هیچ معبودی نیست جز پروردگار بزرگ و بلندمرتبه، هیچ معبودی نیست جز پروردگار آسمانها و عرش بزرگ» و احادیث زیادی برتری ایشان را بیان می‌دارند.

زهد و تواضع

روزی حضرت معاویه ﷺ از ضرار صُدائی که یکی از یاران حضرت علـی ﷺ بود خواست که شخصیت حضرت علی ﷺ را برای او بیان نماید، ضرار گفت: مرا معذور دارید، ولی حضرت معاویه ﷺ اصرار نمودند که باید تعریف کنی، آنگـاه لب به سخن گشود و گفت ایشان ﷺ شخصی با دید وسیع، شجاع، عـالم و عـادل بودند و از سخنانش علم و حکمـت مـی‌طراویـد از دنیـا و زرق و بـرق آن نفـرت داشتند و تاریکی و تنهایی را دوست داشتند، بسیار می گریستند و همیشه در تفکـر به سر می‌بردند، لباسهای کوتاه و نان خشک را می‌پسندید و در بین ما مانند یکـی از ما بودند، هنگامی که از او مـی‌پرسـیدیم پاسـخ مـی‌داد، علمـاء دیـن را احتـرام می گذاشت و مساکین را به خودش نزدیک می کرد، نزد ایشان ظالم، توانایی ظلم را نداشت و ضعیف از عدالتش محروم نبود. قسم به خدا بسا شـبهای تاریـک مـن ایشان را می‌دیدم که ریش مبارک‌شان را گرفته و مانند مار گزیده‌ای بـه خـودش می‌پیچید و با سوز گریه می گفت: دنیا تـو خـودت را بـرای مـن آراسـته کـرده‌ای پیش من آمده‌ای، برو دیگری را فریب بده من تو را طلاق بـائن داده‌ام کـه جـای بازگشتی نیست، زندگی در تو اندک و خطرات تو بی‌شـمار آه از کمـی توشـه و طول مسافت و ناامنی راه. آنگاه حضرت معاویه ﷺ گریست و گفت بخدا سوگند ابوالحسن این چنین بودند رحمت خداونـد بـر ایشـان بـاد. و از ضـرار پرسـید: تـو چقدر برای حضرت علی ناراحت هستی؟ گفت من مانند مادری که سـر بچـه‌اش در دامنش بریده شود.

أبجُر بن جرموز می گوید که پدرم گفت من حضرت علی بن ابی‌طالـب ﷺ را روزی دیدم که از مسجد کوفه خـارج مـی‌شـد و دو چـادر بـر تـن داشـت، یکـی قمیص و دیگر ازار و ازارش از نصف ساق بـالاتر بـود و ایشـان ﷺ تازیانـه‌ای بـه دست گرفته و در بازارها گشت می‌زدنـد و مـردم را بـه تقـوی، راسـتی، معاملـه و تجارت صحیح دستور می‌دادند.

روایت شده که روزی حضرت علی ﷺ نزد حضرت فاطمه ل رفت و سپس از منزل بیرون شد و به مسجد رفت و آنجا دراز کشید، پیامبر ﷺ وارد منـزل شـدند و از حضرت فاطمه ل‌پرسیدند که پسر عمویت کجا است؟ گفت در مسجد خوابیده است، رسول اکرم ﷺ به مسجد رفتند دیدند که چادرش افتاده و خاک بر پشت او

چسبیده است، حضرت پیامبر ﷺ خاک‌ها را از پشتش پاک نمودند و فرمودند: بنشین ای ابوتراب. از آن پس حضرت علی ﷺ دوست داشت که او را ابوتراب صدا زنند.

شخصی می‌گوید که من حضرت علی ﷺ را روزی در بازار دیدم که شمشیری می‌فروخت و می‌گفت چه کسی این شمشیر را از من می‌خرد، قسم به خدا در بسیاری از جنگها با این شمشیر از رسول الله ﷺ دفاع کرده‌ام و اگر به ارزش این پول داشتم این را نمی‌فروختم.

روز عید فطر مردی به خدمت ایشان رسید دید که ایشان نان خشک می‌خورند آنگاه که رعایا لقمه‌ای چرب و نرم می‌خوردند. پرسید یا امیرالمؤمنین! روز عید است و شما نان خشک تناول می‌کنید؟

حضرت علی ﷺ گفت: امروز عید کسانی است که روزه و ترویح و اعمال آنان دیروز قبول شده و گناهان‌شان بخشوده شده است، امروز برای ما عید است و فردا برای ما عید است و هرروزی که نافرمانی خداوند را نکنیم برایمان عید است.

مقام سیاسی

ایشان چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین هستند و در دوران خلافت خلفاء سه‌گانه ﷺ عضو مجلس شوری بودند و خلفاء ثلاثه با ایشان در امور سیاسی و دینی مشورت می‌کردند، و در معضلات بر رأی ایشان اعتماد می‌کردند.

و حضرت عمر ﷺ همیشه می‌گفت: «**لولا علي لهلك عمر**» اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شد.

پیامبر ﷺ ایشان را به عنوان فرماندار و قاضی یمن منصوب کردند تا در میان مردم قضاوت کند، حضرت علی ﷺ عرض کرد یا رسول الله! من با علم قضاوت آشنائی ندارم. پیامبر ﷺ دست مبارک خویش را بر سینه او نهادند و فرمودند: خداوند قلبش را راهنمائی کن و سخنش را راست بگردان.

حضرت علی ﷺ می‌گوید: به خدا قسم بعد از آن من در صحت هیچ قضاوتی تردید نداشتم.

و در زمان مجروح‌شدن امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروق ﷺ ایشان عضو مجلس شورای انتخاب خلیفة المسلمین بودند، و اعضای شوری عبارت بودند از: حضرت علی، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت زبیر و حضرت عبدالرحمن بن عوف ﷺ.

آنگاه که حضرت فاروق اعظم ﷺ گفتند چه خوب بود که امر خلافت بر عهده حضرت علی ﷺ نهاده می‌شد و شما می‌دیدید که چگونه از عهده‌اش برمی‌آمد، اگرچه همیشه شمشیر همراهش بود.

و چون حضرت عثمان شهید شد مردم به سوی ایشان شتافتند و با ایشان بیعت کردند و بر بیعت ایشان حضرات انصار و مهاجرین (رضی الله عنهم أجمعین) متفق شدند.

و گروهی بیعت نکردند، نه ناراحت شد و نه آنان را مورد هجو و سرزنش قرار داد.

در رابطه با کسانی که بیعت نکردند از او پرسیدند؟

فرمود: ایشان آن جمعی هستند که از پیروی حق خودشان را باز داشته اند و با باطل هم همراه نشده اند[1].

مقام علمی

---

(1)- پنج روز بعد از شهادت حضرت عثمان ﷺ در روز سه شنبه بیست و دوم ذی الحجه سال 35 هجری مردم با ایشان بیعت کردند (المنتظم لابن جوزی) و در سحرگاه هفدهم ماه رمضان سال چهل در سن شصت و سه سالگی در مسیر راه مسجد به دست ابن ملجم عبدالرحمن مرادی کندی ملعون به شهادت رسیدند، مدت خلافت ایشان چهار سال و نه ماه بود، و نماز جنازه ایشان به امامت فرزندش حضرت حسن ﷺ خوانده شد و در دارالامارة کوفه مدفون گردید. **إنا لله وإنا إليه راجعون**. (المرتضی للاستاد ندوی، ص 168) (مترجم).

ایشان داناترین یاران پیامبر ﷺ بودند و مردم در مسائل مشکل و پیچیده به ایشان مراجعه می‌کردند و در میان مردم ضرب المثل مشهوری بود که قضیة ولا أبا الحسن لها مشکلی است و حضرت علی ؓ حاضر نیست.

و از حضرت عطاء / پرسیدند: در میان اصحاب پیامبر ﷺ از علی ؓ کسی داناتر بود؟ گفت: خیر.

و آنچه که بر امامت و تفوق علمی ایشان گواهی می‌دهد این که دو مفسر بزرگ قرآن حضرت عبدالله بن عباس و حضرت عبدالله بن مسعود ؓ علم تفسیر را از ایشان آموختند.

و حضرت عبدالله بن عباس ب می‌گوید: من علم تفسیر قرآن را از حضرت علی بن ابی طالب ؓ آموخته‌ام.

و حضرت عبدالله ابن مسعود ؓ می‌گوید: اگر من کسی را از خود داناتر نسبت به کتاب خدا بدانم و بتوانم به او برسم حتماً پیش او خواهم رفت، شخصی پرسید: آیا حضرت علی ؓ را ملاقات نکرده اید؟ گفت: بله او را ملاقات کرده‌ام.

روزی حضرت علی ؓ جهت تحدیث نعمت گفت: سوگند به خدا هر آیه‌ای که نازل شده من می‌دانم در چه مورد نازل شده و کجا نازل شده است. خداوند به من قلبی بیدار و زبانی جویا داده است.

و این ذره‌ای است از آنچه به ایشان خداوند عطا کرده است و مشت نمونه خروار است، ورنه علوم و معارف ایشان اگر بر تمام انسانیت تقسیم شوند همه بهره‌مند می‌شوند، و این نسبت به شخصی که در منزل نبوت تربیت گشته و از علوم و معارف ایشان تغذیه شده و از روشنی نور نبوت بهره جسته است تعجب‌آور نیست. خداوند از ایشان ؓ راضی باد و ما را به پیروی و (اطاعت‌شان) توفیق دهد. آمین

حضرت اسامه بن زید ب

الحِبُّ بن الحِبِّ

«نام و نسب»

نام: اسامه ﷺ.

نام پدر: زید.

سلسله نسب: اسامه بن زید بن حارثه بن شراحبیل بن عبدالعزی.

نام مادر: ام ایمن پرورش‌دهنده پیامبر ﷺ است.

«ویژگیهای جسمانی»

مورخان مشخصات ایشان را چنین بیان کرده اند که او مردی سیاه‌رنگ، پهن‌بینی با شکمی برآمده بود که او را ذی البطین می‌خواندند. و این امر از عظمت او چیزی نمی‌کاهد، زیرا شخصیت فرد بسته به دیانت، اخلاق، خیرخواهی، و عقیده او است، نه به شکل و صورت ظاهری.

و از دیدگاه شرع اسلام شکل ظاهری معیار شخصیت نیست. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: روز قیامت شخصی بلندقامت، فراخ‌شانه، تنومند و خوبصورت (زیبا) آورده می‌شود، ولی نزد پروردگار به اندازه بال پشه‌ای نیز ارزش ندارد. و می‌فرمایند: خداوند متعال به اجسام و اموال‌تان نگاه نمی‌کند، بلکه دلها و اعمال‌تان را می‌نگرد.

خداوند تقوی و اعمال صالح را معیار برتری انسانها قرار داده است، و می‌فرمایند: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾[1].

ترجمه: «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامیترین شما نزد خداوند باتقوی‌ترین شماست».

---

(1)- حجرات، آیه 13.

و حضرت پیامبر ﷺ که استاد و اسوه کامل بشریت بود و خداوند در باره ایشان می‌فرمایند: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾[1].

ترجمه: «برای شما در زندگانی: رسول خدا سرمشق نیکوئی هست، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

فقراء و مستضعفان را که بسیاری از آنان سیاه و عجم بودند، در مجلس به خود نزدیک می‌نمود.

و آنگاه که خداوند ایشان را بخاطر شخص نابینا مورد سرزنش قرار داده و می‌فرمودند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ «روی ترش کرد و اعراض نمود از آن که آن نابینا به نزدش آمد».

محبت پیامبر ﷺ با آن صحابی نابینا افزون گشت.

حضرت پیامبر ﷺ به تکبر و غرور و یا عدالت از او روی نگردانید، بلکه اشراف و بزرگان مکه در مجلس از پیامبر ﷺ در بارۀ اسلام سؤالاتی می‌کردند. پیامبر ﷺ از نابینا روی گرداند، و به سؤالات آنها پاسخ داد که اگر آنان ایمان می‌آوردند، قوم‌شان نیز مسلمان می‌شد.

زیرا مردم عامه از رهبران خویش پیروی می‌کنند، اما بازهم بنابر همین روی برتافتن خداوند، پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داده می‌فرمایند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ «روی ترش کرد و اعراض نمود از آن که آن نابینا به نزدش آمد».

پس از آن هرگاه پیامبر ﷺ او را می‌دیدند به احترامش برخاسته و او را جای خود نشانده و می‌فرمودند: خوش آمدی ای کسی که پروردگارم مرا نسبت به شما عتاب نمود.

---

(1)- احزاب، آیه 21.

و آنگاه که پیامبر ﷺ فاتحانه وارد شـهر مکـه شـدند، دو نفـر سـیاه‌پوسـت بنـام حضرت بلال رضی الله عنه و حضرت اسامة بن زید همـراه وی بودنـد کـه یکـی در سـمت راست و دیگری در سمت چپ ایشان قرار داشتند.

«لقب»

لقب ایشان حبیب بن حبیب است.

قبل از اسلام که میان عربها پسرخواندگی رواج داشت، حضرت پیامبر ﷺ زید بن حارثه را پسر خویش خواندند.

علت پسرخواندگی این بود که زید در خردسالی قبل از بعثت ربوده و در مکه بنام برده فروخته شد.

حکیم بـن حـزام او را خریـد و بـه عمـه‌اش حضـرت خدیجـه الکبـری همسـر پیامبرﷺ هدیه نمود و ایشان (رضی الله تعالی عنها) او را به همسـرش رسـول الله ﷺ بخشید، و پیامبر ﷺ ضمن پذیرفتن و آزادی‌اش او را مورد مهـر و محبـت خـویش قرار دادند.

تا ایـن کـه پـس از مـدتی پـدر و عمـوی زیـد پـیش پیـامبر ﷺ آمدنـد و او را خواستند. پیامبر ﷺ فرمودند: زید را صدا بزنید و اجازه انتخاب بدهید، اگر شـما را برگزید، پس بدون فدیه از آن شما است. و اگر مرا انتخـاب نمـود، پـس سـوگند بخدا من کسی را که مرا برگزیده است با فدیه عوض نمی‌کنم. سپس پیـامبر زیـد را صدا زده فرمودند: این دو را می‌شناسی؟

زید گفت: بلی! پدر و عمویم هستند، و آنگاه خبر شد که جهت بردنش آمـده اند. رو به پیامبر کرد و گفت: من کسی را جز شما انتخاب نمی‌کـنم و شـما جـای پدر و عمویم هستید.

بعد از آن پیامبر ﷺ دست او را گرفته و بسوی کعبـه در محـل اجتمـاع قـریش تشریف برده و آنان را صدا زدند که ای قریش گواه باشید: زید پسر من اسـت، و از من ارث می‌برد، و من از او هم ارث می‌برم. از آن پس مردم او را بنام زیـد بـن محمد ﷺ صدا می‌زدند و در میان اهل مکه به این نام معروف شد، تا این که اسلام پسرخواندگی را لغو نمود، و در این باره خداوند فرمودند:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٤٠﴾[1].

ترجمه: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند بر هرچیز آگاه است».

و فرمودند: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡ الخ﴾[2].

ترجمه: «آنها را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه‌تر است، و اگر پدران آنها را نمی‌شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند».

«ولادت و پذیرش اسلام»

حضرت اسامه ﷺ در عصر اسلام متولد شد، و پدرش اولین جوانی بود که پس از حضرت علی ﷺ اسلام را پذیرفتند.

پیامبر حضرت حسن بن علی ﷺ را بر یک پای مبارک خویش و اسامه بن زید را بر پای دیگر می‌نهاد، و می‌فرمودند: خداوندا! من این دو را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار.

«پرورش»

وی در عهد اسلام پرورش یافت و به جوانی رسید، و احکام و دستورات اسلام را در عنفوان جوانی آموخت، تا این که از بهترین جوانان اسلام شد، و چرا از جوانان واقعی اسلام نشود؟

حالان که پدرش محبوب رسول الله ﷺ بود، و در منزل ایشان ﷺ رشد نمود، و بزرگ شد، و نورهای ایمانی را از نزدیک مشاهده کرد، و از اخلاق و رفتار پیامبر ﷺ نهایت بهره را برد.

---

(1)- احزاب، آیه 40.

(2)- احزاب، آیه 5.

پس شگفت‌آور نیست که خصایص نیکو در اسامه سرایت کنند، کسی که خیلی زود از پدر متأثر شده و در هر زمینه از او پیروی می‌کرد. و آنچنان دیانت، علم و اخلاق، آداب و فضائلی را کسب نمود که نظیرش وجود ندارد، و نزد پیامبر ﷺ از احترام و اهمیت خاصی برخوردار بودند. تا آنجا که پیامبر ﷺ به ایشان در قیادت لشکرها و سرایا اطمینان و اعتماد کامل داشتند.

«مقام ایشان»

پیامبر ﷺ لشکری به فرماندهی حضرت اسامه ﵁ گسیل داشتند، برخی از مردم به خاطر کم‌سنیش اعتراض کردند.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر نسبت به فرماندهی او اعتراض دارید و قبلاً نیز نسبت به فرماندهی پدرش اعتراض داشتید، قسم بخدا او صلاحیت این کار را داشته، و دوست‌ترین فرد نزد من و محبوب‌ترین شخص پیش خداوند عزوجل می‌باشد.

من شما را نسبت به او توصیه به احسان و نیکی می‌کنم، و او از افراد نیک و صالح شما است.

پیامبر ﷺ او را فرمانده لشکری تعیین کردند که در آن اصحاب بزرگواری چون حضرت عمر ﵁ همراه بودند، ولی قبل از حرکت لشکر، پیامبر ﷺ وفات نمودند که حضرت ابوبکر ﵁ این لشکر را گسیل داشت.

حضرت عمر ﵁ در زمان خلافتش به ایشان خیلی احترام می‌گذاشتند و حقوق بیشتری از فرزندش حضرت عبدالله ﵁ به وی می‌پرداختند، با این که روزی حضرت عبدالله بن عمر ﵁ پرسید: شما چرا حضرت اسامه را بز من برتری دادید؟ با این که من با پیامبر ﷺ در جنگها شرکت کرده‌ام و حضرت اسامه همراه نبوده است؟

حضرت عمر ﵁ فرمودند: حضرت اسامه نزد پیامبر ﷺ از شما محبوب‌تر و پدرش نیز از پدرتان پیش پیامبر ﷺ از درجۀ دوستی بیشتری برخوردار بود.

و حضرت عمر ﷺ همیشه زمان ملاقات با او می‌فرمودند: «**السلام عليكم أيها الأمير**».

«فرمان‌برداری از مادر»

در عهد خلافت حضرت عثمان ﷺ قیمت نخل خرما به هزار درهم رسید. روزی اسامه ﷺ نخلی را قطع کرد و پیه نخل را درآورده و تقدیم مادرش نمود.

مردم به او گفتند: چرا چنین کردی؟ آیا نمی‌دانی که قیمت نخل به هزار درهم رسیده است؟ فرمود: مادرم از من خواسته و هرچه مادرم بخواهد و توانش را داشته باشم انجام خواهم داد.

«جهاد با مشرکین»

گفتم که پیامبر ﷺ ایشان را فرمانده لشکری تعین کردند که در آن حضرت عمر ﷺ و اکابر صحابه وجود داشتند.

ایشان قبل از وفات پیامبر ﷺ امیر سریه‌ای جهت مبارزه با برخی از مشرکین تعیین شد.

صبحگاه چون حمله و مبارزه را شروع کردند مردی از مشرکین با کشتن بسیاری از مسلمانان آنان را مرعوب کرد، ولی طولی نکشید که میدان کارزار علیه مشرکین عوض شد.

پس آنان پا به فرار نهادند، حضرت اسامه ﷺ آن مرد مشرک را که بسیاری از مسلمانان را کشته بود تعقیب نمود تا این که به او رسید و او بلافاصله لا إله إلا الله گفت تا از مرگ نجات کند. چون کسی که ایمان می‌آورد، جان و مالش مصون می‌ماند، اما حضرت اسامه ﷺ عمل او را نیرنگی جهت سلامتی از مرگ پنداشت و با شمشیر به مبارزه‌اش پرداخت لیکن او نجنگید. حضرت اسامه او را مجروح و سپس کشت، چون سریه به مدینه برگشت یکی از سپاهیان لشکر به پیامبر ﷺ اطلاع داد.

پیامبر ﷺ با خشونت از حضرت اسامه ﷺ پرسید که آیا او را بعد از گفتن لا إله إلا الله کشتی؟ آیا او را کشتی تا مالش را جمع‌آوری کنی؟ حضرت اسامه ﷺ پاسخ دادند که او از ترس اسلحه لا إله إلا الله گفت. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا تو قلبش را شکافتی که راست می‌گوید یا خیر؟ گفت یا رسول الله ﷺ! او بسیاری از

مسلمانان را به شهادت رساند. پیامبر ﷺ فرمودند: او را بعـد از گفـتن لا إلـه إلا الله کشتی؟ حضرت اسامه ﷺ گفت: یا رسول الله! برایم طلب آمرزش کنید.

پیامبر ﷺ فرمودند: روز قیامت آنگاه لا إله إلا لله مطالبـه حفاظـت خـون و مـال گویند را می‌کند، چه پاسخ می‌دهی؟ حضرت اسـامه ﷺ گفـت: یـا رسـول الله ﷺ برایم طلب آمرزش کنید.

پیامبر ﷺ باز همان جواب را فرمودند: حضرت اسامه ﷺ مجدد طلـب اسـتغفار کرد، اما پیـامبر ﷺ بـر ایـن سـخن کـه روز قیامـت چگونـه لا إلـه إلا الله را پاسـخ می‌دهید، چیزی نیفزودند[1].

حضرت اسـامه ﷺ مـی‌گویـد کـه پیـامبر ﷺ پـی در پـی ایـن سـخن را تکـرار فرمودند، تا این که حضرت اسامه ﷺ آرزو نمود که ای کاش امروز ایمان آورده بودم.

و پس از آن قسم خورد که هرگز با مسـلمانی نجنگیـد و خداونـد متعـال ایـن حادثه را در سورهٔ نساء چنین بیان می‌فرمایند:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبۡلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَتَبَيَّنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ٩٤﴾[2].

«ای کسانی که ایمان آورده ایـد! هنگـامی کـه در راه خـدا گـام برمـی‌داریـد تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام مـی‌کنیـد نگوییـد مسـلمان نیسـتی

---

(1)- و روی عن اسامة انه قال أن رسول الله ﷺ استغفرلی بعد ثلاث مرات وقال اعتق رقبة ولم يحكم به:

ترجمه: از حضرت اسامه ﷺ روایت شده که پس از آن پیامبر ﷺ برایم سه بار یا (بعد از بار سوم) استغفار نمودند، و گفتند یک برده آزاد کن و دستور به قصاص نداد، فقها گفته اند: در چنین حالتی باید قاتل کشته شود، ولی از حضرت اسامه ﷺ قصاص گرفته نشد، چون ابتدا اسلام بوده دیگر عملش را تأویل کرد. (التفسیر المنیر، ج 5، ص 218) «مترجم».

(2)- نساء، آیه 94.

بخاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا بدست آورید، زیرا غنیمت‌های بزرگی نزد خداوند است، شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد. بنابراین، تحقیق کنید خداوند به آنچه عمل می‌کنید آگاه است».

«کناره‌گیری از فتنه»

حضرت اسامه رضی الله عنه بر سوگند و پیمانی که بسته بود سخت پایبند بود که از آن روز به بعد هرگز با مسلمانی جنگ نکند.

ایام بزودی سپری می‌شد تا این که در میان حضرت علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه درگیری و فتنه‌ای درگرفت.

حضرت اسامه رضی الله عنه در این جنگ شرکت نکرد، زیرا او معتقد بود که این جنگ مسلمانان را متفرق و نیروی وحدت‌شان را متلاشی می‌نماید. و ایشان رضی الله عنه در اجتهاد کناره‌گیری‌اش موفق بود، و این کناره‌گیری هراس از مرگ یا اجتناب از فرقه‌ای نبود، بلکه جنگ و خونریزی مسلمانان را مصلحت نمی‌دانست. ایشان حضرت علی کرم الله وجهه را دوست داشت و معتقد بود که بر حق است و نامه‌ای برای حضرت علی رضی الله عنه فرستاد که شما اگر در زیر نیشهای شیر بودید دوست داشتم آنجا باشم، اما این عملی است که من شرکت در آن را درست نمی‌دانم، و حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با نظر ایشان موافق بود.

و در این باره گفت: من با مسلمانی مبارزه نمی‌کنم تا این که حضرت اسامه رضی الله عنه با او نجنگد.

یکی از هواداران آشوب گفت: آیا خداوند نمی‌فرماید:

﴿وَقَـٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾[1].

ترجمه: «با آنان پیکار کنید تا فتنه باقی نماند و دین مخصوص خدا گردد».

حضرت سعد رضی الله عنه پاسخ داد که دین از آن خداست و جنگجویان هدف‌شان فتنه است.

---

(1)- بقره، آیه 193.

«وفات»

حضرت اسامه ﷻ بعد از وفات پیامبر ﷺ تا سن بیست‌سالگی در وادی القری ماند و بعد از آن وارد مدینه منوره شد و در آنجا سکونت گزید. و در آخر خلافت معاویه ﷻ در روستائی بنام «جَرَف» از توابع مدینه منوره که رو به شام است و با مدینه منوره 3 میل فاصله داشت وفات نمود. جنازه‌اش توسط مردم به مدینه منوره حمل شده و در کنار جمعی از اصحاب گرامی رسول الله ﷺ دفن گردید.

خداوند از وی راضی باد! و او را راضی بگرداند. و ما را به لطف و عنایت خویش از پیروان راستین آن بزرگوار قرار دهد[1].

آمین

---

(1)- توفی فی سنة ثمان او تسع وخمسین وقیل اربع وخمسین بنابر اختلاف روایات در سال 58 یا 59 و طبق روایتی 54 هجری وفات نمودند.

أسدالغابة فی معرفة الصحابة 81/1

حضرت عبدالله بن عباس ب

مفسر قرآن و دانشمند اسلامی است.

«نام و نسب»

نام: عبدالله.

سلسله نسب: عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب.

قبیله: بنی‌هاشم قریشی.

نام مادر: ام الفضل لبابه بنت الحارث هلالی.

نسبت ایشان با پیامبر ﷺ: پسر عموی حضرت رسول ﷺ و مادرش خواهر حضرت ام المؤمنین میمونه همسر پیامبر ﷺ.

«لقب»

به ایشان (ابوالعباس) بخاطر نسبت پدرش حضرت عباس ؓ عموی پیامبر ﷺ گفته می‌شد.

و ایشان را حبرالامة و ترجمان القرآن (دانشمند و مفسر قرآن مجید) می‌گفتند. چنانچه که به ایشان بنابر وسعت علم فهم دقیق و عقل کامل، برتری فائق و نجابت دودمان دانشمند و بحرالعلوم می‌گفتند.

«مشخصات»

ایشان ؓ شخص بلندقامت، تنومند با چهره‌ای بسیار سفید، زیبا و درخشان که لباسهای زیبا بر تن و عطر زیاد استعمال می‌نمودند.

آن چنان که اگر از راهی عبور می‌کرد مردم پی می‌بردند که از این راه ابن عباس ؓ و یا شخص عطرفروش عبور کرده است.

در آخر عمر بینائی‌اش را از دست داد که می‌فرمود:

أن يأخذ الله من عيني نورهما

ففي لساني وسمعي منهما نور

قلبي ذكي وعقلي غير ذي دخل

اگر خداوند نـور و دیـد چشـمانم را گرفتـه در عـوض مـرا قـدرت گویـایی و شنوایی کامل عطا کرده است.

و قلبی آگاه، عقلی کامل و زبانی قاطع چون شمشیر برنده دارم.

«تولد»

سه سال قبل از هجرت آنگاه که پیامبر ﷺ و بنـی‌هاشـم در شـعب ابوطالـب در محاصره اقتصادی بودند، حضرت عبدالله بن عبـاس متولـد شـد، حضـرت عبـدالله می‌گوید: زمانی که پیامبر ﷺ در شعب بودند، پدرم پیش ایشان ﷺ آمد و گفت: یا رسـول الله ﷺ بگمـان مـن حضـرت ام الفضـل حاملـه اسـت. حضـرت پیـامبر ﷺ فرمودند: امیدوارم که خداوند چشم‌تان را خنک بگرداند.

و بنابر روایتی فرمودند: آرزو دارم که خداونـد مـا را بـا تولـد پسـری خشـنود نماید، و چون مادرم وضع حمـل نمـود، مـرا پـدرم در پارچـه‌ای پیچیـده خـدمت پیامبر ﷺ آورد، ایشان ﷺ با آب دهان مبارک تحنیک نمودند.

حضرت مجاهد رضی الله عنه می‌گوید: ما کسی دیگر غیر از حضـرت عبـدالله را سـراغ نداریم که پیامبر ﷺ با آب دهان مبارک تحنیک نمایند، و خود حضرت عبدالله رضی الله عنه می‌گوید:

من سه سال قبل از هجرت آنگـه کـه در شـعب ابوطالـب بـودیم متولـد شـدم. هنگام رحلت پیامبر ﷺ سیزده سال داشتم و بنابر روایتی پانزده سال، و روایت دوم درست‌تر است.

همراهی (مصاحبت)

حضرت عبدالله رضی الله عنه یکـی از خویشـاوندان بسـیار نزدیـک پیـامبر ﷺ اسـت کـه پدرش حضرت عباس رضی الله عنه عمـوی پیـامبر ﷺ و مـادرش لبابـه بنـت حـارث خـواهر ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها است.

بیشتر در منزل پیامبر ﷺ پیش خاله‌اش می‌ماند. پس بنابراین، ارتباط نزدیک توانست، اخلاق حسنه و عادات نیکو پیامبر ﷺ را تحصیل نماید و با فصاحت کلام و اصالت خویش توانست از ایشان ﷺ دانشی بزرگ و فهمی درست حاصل نماید.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من شبی در خانه خاله‌ام ماندم و آب برای وضوء ساختن پیامبر ﷺ آماده نمودم چون آبها را دیدند پرسیدند چه کسی آبها را نهاده است. پاسخ دادند: عبدالله، فرمودند: «**اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ**» «خداوندا! ایشان را فهم دین و علم تفسیر عنایت فرمایید».

و باری دیگر پیامبر ﷺ در آخر شب مشغول نمازخواندن بودند که من آمدم و پشت سر ایشان ﷺ اقتدا کردم که دستم را گرفته مرا بسوی خویش کشانده و چون نماز را به پایان رساندند، پرسیدند: من شما را به کنار خود می‌کشیدم، چرا عقب رفته و فاصله گرفتی.

گفتم: شما پیامبر خداوند هستید و کسی توان ایستادن در کنار شما را ندارد.

از این پاسخ خوشنود شده و از خداوند دعا خواستند تا مرا علم و فهم بیشتری عنایت فرماید.

قبل از فتح مکه حضرت عبدالله با پدرش عباس بسوی مدینه در حرکت بودند و در محلی بنام جحفه(1) با پیامبر ﷺ ملاقات و برخورد نمودند. و چون دریافتند که ایشان ﷺ عازم فتح مکه اند از همان جا هردو پیامبر ﷺ را جهت فتح مکه همراهی کردند، و در نوجوانی در فتح حنین و طائف نیز شرکت کرده بود.

«علم و فضل»

احادیث بسیاری بیانگر برتری و تقوی علمی ایشان است که در علوم مختلف تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، شعر و ادب از توان کافی برخوردار بوده و دارای فکری درست و رأی صائب و عقلی کامل بودند.

به همین خاطر با وجود خردسالی‌اش حضرت امیرالمؤمنین فاروق اعظم او را در مجلس صحابه کبار رضی الله عنهم در کنار خویش می‌نشاندند.

---

(1)- محلی است در میان مکه و مدینه.

خود حضرت عبدالله می‌گوید: حضرت عمر ﷺ مرا در مجلس اهـل بـدر راه می‌دادند تا این که بعضی از آنان ناراحت شده و معترض شدند که ما سنّاً بزرگتـر هستیم، و مثل او فرزندانی داریم، چرا او را در این مجلس راه می‌دهید؟

حضـرت امیرالمـؤمنین پرسـیدند: آیـا شـما ذکـاوت و هوشـیاری علمـی او را نمی‌دانید تا این که روزی اهل بدر در مجلس حضور داشتند که مرا بـه آن اجـازه ورود رسید و حضرت امیرالمؤمنین از آنان شأن نزول سوره فتح را پرسیدند؟

برخی از آنان گفتند خداوند به پیامبرش دستور دادند که بعـد از فـتح مشـغول استغفار و آمرزش بشوید و بعضی جوابهای دیگر و رو به مـن کردنـد و پرسـیدند: تو ابن عباس چه می‌گوئی؟

گفتم پاسخ آنگونه که گفته اند نیست، بلکه خداوند پیامبرش را اطلاع می‌دهد که مرگت فرا می‌رسـد، پـس تسـبیح خداونـد را بگوئیـد و از او طلـب مغفـرت و آمرزش بنمائید.

زیرا خداوند توبه را می‌پـذیرد. حضـرت امیرالمـؤمنین فرمودنـد: مـن در شـأن نزول این سوره چیزی از این نمی‌دانم، و هدف ایشان ﷺ از این سؤال ثابت‌کردن مقام و منزلت علمی حضرت عبدالله بن عباس ب بود.

روزی از حضرت عبـدالله پرسـیدند: ایـن علـم را چگونـه حاصـل کـرده ایـد؟ گفت: با زبانی گویا و قلبی آگاه!

حضرت عمر ﷺ فرمودند: حضرت عبدالله بهترین مفسر قـرآن مجیـد اسـت، و چون وارد مجلس می‌شد می‌فرمودند: جوانی دانشمند با زبانی گویا و قلبـی بیـدار تشریف آورد و روزی رو بـه او کردنـد و گفتنـد: تـو از زیبـاترین، عامـل‌تـرین و داناترین جوانان به قرآن مجید هستی.

روزی حضرت عبـاس ﷺ بـه عبـدالله گفتنـد: تـو را امیرالمـؤمنین در مجـالس صحابه بزرگوار راه می‌دهند، تو از من سه پند بشنو.

1- اسرار را افشـاء نکـن. 2- در محضـرش غیبـت کسـی را نکـن. 3- سـخن نادرستی از تو شنیده نشود.

شعبی / می‌گوید: من به عبدالله گفتم که ایـن نصـایح برایـت از 1000 درهـم هدیه بیشتر ارزش دارد، گفت بلکه از بیست هزار درهم بیشتر بها دارند.

ایشان ﷺ بهره بزرگی از علم را کسب کردند، و مردم به علت شهرت وی از هرکجا جهت فراگیری علم پیش ایشان می‌آمدند. ولی با این همه فضل و برتری برای تلاش و یادگیری احادیث پیامبر ﷺ مسافت‌ها را می‌پیمودند و خودش می‌گوید: چون می‌شنیدم نزد شخصی حدیثی از احادیث پیامبر ﷺ است به خدمتش می‌رسیدم و اگر او را در حال خواب و یا استراحت بود.

همانجا چادرم را پهن کرده و بر آن نشسته انتظارش را می‌کشیدم، و بسا اوقات باد خاکها را بر سرم می‌افشاند. و چون آن شخص از منزل بیرون می‌آمد، و مرا می‌دید، می‌فرمود:

ای پسر عموی پیامبر ﷺ، چه خواسته‌ای دارید؟

چرا شخصی را به دنبالم نفرستادید؟

تا من به خدمت شما بیایم؟ می‌گفتم: بر من لازم است که به محضر شما بیایم و از شما احادیث پیامبر ﷺ را بپرسم.

و می‌گوید: آن شخص زنده ماندند تا این که مردم گرد من جمع شدند و از من مسائل را می‌پرسیدند که آنگاه گفتند این جوان از من داناتر است.

حضرت عبدالله بن عمر ب می‌گوید: حضرت عبدالله بن عباس ب دانشمندترین فرد از امت محمد ﷺ است. و حضرت عایشه صدیقه ل می‌گوید: از میان کسانی که موجود اند حضرت عبدالله بن عباس عالم‌ترین فرد نسبت به سنت پیامبر ﷺ است.

و حضرت عبیدالله بن عبدالله بن عتبه می‌گوید: من شخصی چون حضرت عبدالله بن عباس ب داناتر به سنن پیامبر ﷺ و قضاوتهای خلفاء ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ) و علوم فقه، شعر، ادبیات، حساب و میراث از حضرت عبدالله بن عباس ندیده‌ام:

ایشان اوقات را براساس تدریسی علوم برنامه‌ریزی کرده بودند که یک روز درس فقه و روز دوم تفسیر و روز سوم بیان غزوات رسول الله ﷺ و روز چهارم شعر و روز پنجم بررسی تاریخ اعراب، هر عالمی چون در کلاس درس او شرکت می‌کرد، برتری علمی‌اش را اعتراف نمود و هر شخص چون سؤالی می‌پرسید پاسخ کاملش را دریافت می‌کرد.

حضرت مجاهد / می‌گوید که ابن عباس را بخاطر کثرت علم بحرالعلوم می‌گفتند.

عطاء می‌گوید: من مجلس علمی و پرسش و پاسخی چون مجلس درس حضرت عبدالله بن عباس نیافتم که هریکی از شاگردان در علوم مختلف تفسیر، نحو، شعر و فقه سؤالات گوناگونی مطرح می‌کردند، و او پاسخ می‌گفت، مناسک حج را برای مردم برپا می‌داشت.

و در میدان عرفات ضمن سخنرانی سورهٔ بقره را آنچنان تفسیر کرد که مردم گفتند اگر رومیان، ترک‌ها و دیلمیان این سخنان را می‌شنیدند ایمان می‌آوردند.

«نابینایی»

آنچنان که گفتیم؛ حضرت عبدالله بن عباس ﭭ در آخر عمر بینائی‌اش را از دست داد، چون او جبرئیل امین † را در مجلس پیامبر ﷺ مشاهده کرد.

بنابر روایتی در زمان کودکی عبدالله را پدرش جهت امری خدمت پیامبر ﷺ فرستاد. و چون آنجا رسید دید شخص دیگری در محضر پیامبر ﷺ تشریف دارد، بدون آن که سخنی به زبان بیاورد برگشت، پس از آن حضرت عباس پیامبر ﷺ را ملاقات نمودند گفت: من عبدالله را پیش شما فرستادم.

چون در محضرتان شخصی حاضر بود او نتوانسته چیزی بگوید و از آنجا برگشته است.

پیامبر ﷺ فرمود: آیا می‌دانید او چه کسی بود؟ گفت: خیر! فرمودند: او جبرئیل امین بود.

و فرمودند: فرزندت از علم و دانش بهره‌مند می‌شود، ولی قبل از مردن بینائی‌اش را از دست می‌دهد.

و بنابر روایتی پیامبر ﷺ از خود عبدالله پرسیدند: آیا تو آن شخص را مشاهده کردی؟ گفت بله، فرمود ایشان جبرئیل امین بودند و تو چشمانت را از دست می‌دهی، ولی خداوند بر ایشان احسان نمود که در آخر عمر چشمهایش نابینا شدند.

«تواضع»

ایشان ﷺ با مقام و منزلتی که داشت نسبت به مؤمنین بسیار متواضع بودند و علماء و بزرگان را احترام می گذاشتند.

آنگونه که شعبی / روایت می کند: روزی حضرت زید بن ثابت ﷺ خواست بر اسب سوار شود که حضرت عبدالله برای ایشان رکاب را نگه داشت.

حضرت زید ﷺ گفت: ای پسر عموی پیامبر ﷺ شما نگه می‌دارید، تا من سوار شوم؟ فرمودند: بله به ما دستور داده شده که به علمای خود احترام بگذاریم.

حضرت زید بن ثابت ﷺ گفت: شما دست‌تان را بدهید، چون دستش را بلند کرد، حضرت زید ﷺ آن را بوسید و فرمود: ما نیز امر شده‌ایم که اینگونه با اهل بیت پیامبر ﷺ رفتار بنمائیم.

حضرت عبدالله ﷺ بسیار روزه می‌گرفتند ونماز می‌خواندند و تلاوت می‌کردند، و از خوف خداوند می‌گریستند که بسا اوقات این آیه مبارکه سورهٔ «ق» ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩﴾ را بسیار تکرار می کردند و می گریستند.

حضرت علی ﷺ او را فرماندار بصره تعیین کرد که پس از مدتی پست را رها و به مکه مکرمه تشریف برد و آنجا به گسترش علوم حدیث فقه و فتوی مشغول شد.

و مجلس علم را از امارت برتر می‌دانست، گویا برای نشر علم خلق شده بود، چون گسترش علم عزت و شرف و سیادت حقیقی است.

«جهاد»

در فتح مکه و غزوه حنین و طائف همراه پیامبر ﷺ بود، و سال بیست هجری در فتح افریقا شریک بودند.

و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان فرمانده دست راست لشکر پسر عمویش حضرت علی ﷺ بودند.

و روزی حضرت علی ﷺ رو به ایشان کردند و فرمودند:

خداوند چشم کسی را که مثل حضرت ابن عباس پسر عموی دارد خنک بگرداند.

«ذکاوت»

ایشان ﷺ بسیار باهوش و حاضرجواب بودند، روزی معاویه ﷺ به شوخی گفت: شما بنی‌هاشم را چه شده که چشمان‌تان کور می‌شود؟ بلافاصله جواب داد همانطوری که شما بنی‌امیه دلهای‌تان کور می‌شود.

در کتاب الاتقان سیوطی داستانی نقل شده که روزی حضرت عبدالله بن عباس بر آستانه کعبه نشسته بود و مردم دوروبرش جمع شده، تفسیر آیات قرآن را می‌پرسیدند که نافع پسر ارزق به نجده پسر عویمر گفت: بیا باهم برویم پیش این شخصی که خودش را مفسر قرآن می‌داند، و آنچه را که نمی‌داند بپرسیم. هردو پیش ابن عباس ب آمدند و گفتند ما قصد داریم تفسیر آیات قرآن را بپرسیم که شما در ضمن تفسیر مصداق آن را از ادبیات عرب برایمان مثال بیاورید.

چون خداوند قرآن را به زبان عربی فصیح نازل کرده است، حضرت عبدالله ﷺ فرمود آنچه می‌خواهید بپرسید. نافع گفت: خداوند در سورهٔ مبارکه معارج، آیه 37 گفته:

﴿عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ٣٧﴾ مراد عزین چیست؟ حضرت عبدالله ﷺ فرمود: عزین جماعتی که از گروه‌های متفرق تشکیل می‌شود. نافع: آیا در ادبیات عرب کاربردی دارد؟

بله! آنجا که عبیدالله بن الابرص می‌گوید:

فجاؤوا يهرعون إليه حتى

يكونوا حول منبره عزين

شتابان بسوی او آمدند تا این که دور و بر منبرش گروهی شدند.

نافع: در سوره مبارکهٔ مائدهٔ، آیه 35:

﴿وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ آمده وسیله یعنی چه؟

حضرت عبدالله ﷺ: وسیله یعنی نیاز، حاجت.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله بله! چنانچه عنتره می گوید:

إن الرجـــال إليـــك وســـيلة

أن يأخـذوك تكحلـي وتخضـي

مردان به تو نیازمندند و اگر تو را بگیرند تو سرمه می‌زنی و حضاب.

نافع: در سورۀ مبارکۀ صافات آیه 47 ﴿فِيهَا غَوۡلٞ﴾ یعنی چه؟

حضرت عبدالله ﷺ چون شراب‌های دنیوی در آن بدبوئی و تنفر نیست.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

ابن عباس ﷺ بله! آیا نشنیده‌ای که امری القیس می گوید:

رب كـاس شـربت لا غـول فيهـا

وسـقيت النـديم منهـا مزاجـا

من بسیار لیوان‌های شراب نوشیدم که در آنها بوی بد نبود و همنشینان را از آن شراب‌ها نوشاندم.

نافع: در سورۀ مبارکه انشقاق آیه 18:

﴿وَٱلۡقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ١٨﴾ یعنی چه؟

حضرت عبدالله ﷺ اتساق یعنی اجتماع.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله ﷺ بله! آنجا که طرفه بن عبد می گوید:

إن لنا قلائصا نقانقا

مستوسقات لم يجدن سائقاً

ما شترانی سرصدا کننده داریم که جمع شده اند و راننده‌ای ندیده اند.

نافع: در سورۀ مبارکۀ اعراف، آیه 94:

﴿بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ﴾ آمده یعنی چه؟

حضرت عبدالله ﷺ البأسا یعنی بسختی والضّراء بمعنی رنج.

نافع: آیا در ادبیات عرب بکار رفته است؟

حضرت عبدالله ﷺ: بله! آنجا که زید بن عمرو می‌گوید:

أن الإله عزيز واسع حكم

بكفه الضرر والبأساء والنعم

خداوند شکست‌ناپذیر حکمتش وسیع است که در دست او سختی و رنج و انعامات هستند.

بیشتر از صدا سؤال مطرح کرد که حضرت عبدالله ﷺ همه آنها را پاسخ دادند و برای هر سؤال یک بیت بعنوان شاهد می‌آوردند.

«وفات»

در طائف به نشر علم و تقوی پرداخت تا این که بیمار شد، و بینائی‌اش را از دست داد، و سرانجام در سال 68 هجری در سن 71 سالگی دار فانی را وداع گفت، و نماز جنازه‌اش توسط حضرت محمد بن الحنیفه خوانده شد و در آنجا مدفون گشت که قبرش در محل معروف و مشهور است.

روز وفاتش حضرت رافع بن خدیج گفت: امروز کسی وفات نموده که همهٔ اهل مشرق و مغرب به او نیاز داشتند.

و حضرت جابر بن عبدالله ب گفت: امروز عالم‌ترین و بردبارترین فرد از دنیا رفته است، کسی که این امت با مرگ او دچار چنان مصیبتی شده اند که قابل جبران نیست. و حضرت مجاهد/ می‌گوید: من چون حضرت عبدالله ﷺ کسی را ندیده‌ام که با اجل مقدرش درگذشت و دانشمند این امت بود.

خداوند از او راضی باد و او را خشنود بگرداند و ما را توفیق پیروی و محبت ایشان بدهد.

پایان

عبدالله بن زبیر ب

قهرمانی که به دار کشیده شد.

«نام و نسب»

نام: عبدالله بن زبیر بن العوام.

کنیت: ابوخبیب.

نسب: قریشی اسدی.

نام پدر: زبیر بن عوام پسر عمه و حواری[1] رسول اکرم ﷺ.

مادر: ذات[2] النطاقین، اسماء بنت ابوبکر صدیق ب.

خاله‌اش: ام‌المؤمنین حضرت عایشه صدیقه ل.

حضرت عایشه ل او را زیاد دوست داشت، و بنابر روایتی که عروه بن زبیر ب نقل کرده اند، حضرت عایشه ل بعد از پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق کسی را چون عبدالله بن زبیر دوست نداشت. و به شخصی که خبر سلامتی او را در جنگ جمل برای حضرت عایشه ل آورده هزار درهم انعام دادند و در بارگاه خداوند سجده شکر اداء کردند.

«ولادت»

مادرش در حال حاملگی به مدینه منوره هجرت کرد، و چون به قباء رسید وضع حمل نمود. نوزاد را خدمت پیامبر ﷺ آوردند، او را تحنیک نمود و عبدالله نام نهادند و برایش دعا کردند.

و پدر بزرگش حضرت ابوبکر صدیق س در گوش او اذان گفتند.

مسلمانان با تولدش بسیار خوشحال شدند و او را در خیابانهای مدینه می‌گرداندند، تا یهود را خشمگین کنند، زیرا آنان گفته بودند که ما مهاجرین را جادو کرده‌ایم که عقیم شوند و بچه نیاورند.

---

(1)- یار مهربان، مددکار، یاران انبیاء.

(2)- صاحب دو کمربند.

«مشخصات»

ایشان ﷺ شخصی میان‌قامت، لاغراندام، با چهره‌ای گندمگون و ریش کوتاه که بر پیشانی‌اش اثر سجده نمایان بود.

مصعب بن زبیر ﷺ می‌گوید: گونه‌ای او کوچک و ریشش تا سن شصت سالگی پرپشت نشد، و وی شخصی بسیار عبادتگزار، زیرک، فصیح، شجاع، شرافتمند و همتی بسیار عالی داشتند.

پیامبر او را بسیار دوست داشتند و این تعجب‌آور نیست، زیرا او اولین نوزادی است که با رسیدن مادرش در مدینه منوره متولد شد.

و پدر بزرگش از زمان طفولیت دوست صمیمی ایشان ﷺ بود، پدرش حضرت زبیر ﷺ پسر عمه و حواری پیامبر ﷺ بودند.

چون پیامبر ﷺ در طفولیت علائم شهامت، مردانگی و ذکاوت را در او مشاهده کردند، فرمودند او همانند پدرش است. بنابر روایتی روزی پیامبر ﷺ حجامت نمودند و خون‌ها را به او سپردند و گفتند در جایی که کسی تو را نبیند اینها را بریز، او خون‌ها را برگرفت تا در جای پاک بریزد و با خودش اندیشید.

اگر من اینها را روی زمین بریزم امکان دارد نجس شوند. بنابراین، آنها را نوشید.

چون برگشت پیامبر ﷺ پرسیدند که خون‌ها را چه کردی؟ در پاسخ گفت بخاطر ازدیاد ایمان و علم و این که پاره‌ای از وجود مبارک رسول خدا ﷺ در جانم بیاید و وجود من از زمین اولویت بیشتری داشت آنها را نوشیدم.

پیامبر ﷺ از ذکاوت و وفاداریش بسیار خوشحال شدند و فرمودند: تو را مژده می‌دهم که آتش جهنم به تو نمی‌رسد و وای بر کسانی که تو را به شهادت می‌رسانند.

حضرت عبدالله بن زبیر بدست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید که بحث‌اش ان شاء الله خواهد آمد.

از حضرت عبدالله بن عباس ب نسبت به حضرت عبدالله بن زبیر ب سؤال شد فرمودند:

او قاری قرآن پیرو سنت پیامبر ﷺ و عبادت‌گذار بود که در فصل تابستان از خوف خداوند روزه می‌گرفت.

و پدرش حضرت زبیر س حواری و پسر عمه پیامبر ﷺ بود، و مادرش حضرت اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق و خواهر حضرت عایشه‌ل همسر محبوب پیامبر ﷺ بود.

پس غیر از افراد مغرض کسی حقانیتش را انکار نمی‌کند.

«پرهیزگاری»

حضرت ثابت بنانی س می‌گوید: من از کنار حضرت عبدالله س گذشتم او بر مقام ابراهیم آنچنان مشغول نمازخواندن بود که گویا چوبی در زمین نصب شده است.

و بسیاری از مردم می‌گویند چون حضرت عبدالله س به سجده می‌رفت پرندگان آنگونه که بر دیوار می‌نشستند، بر پشت او می‌نشستند و بر می‌خاستند، و شخصی می‌گوید: حضرت عبدالله س تمام شب را در قیام یا رکوع و یا سجده به صبح می‌رساند.

و دیگری می‌گوید: من سورۀ بقره و آل عمران و نساء و مائده را تلاوت کردم.

و حضرت عبدالله در حال رکوع بودند.

و حضرت عطاء / می‌گویند: حضرت عبدالله س در نماز چون ساق پا ثابت بود.

روزی حضرت عمر بن عبدالعزیز از حضرت ابوملیکه خواست که شخصیت عبدالله بن زبیر س را برای‌مان تعریف کنید.

گفت: من هرگز چون او شخصیتی ندیده‌ام، روزی مشغول نماز بود که از منجنیق دشمن آجری بر صورت و سینه‌اش اصابت کرد. نه ترسید و نه قرائت را قطع کرد و نه قبل از آنجا که می‌خواست رکوع کرد، بلکه با اطمینان به نمازش ادامه داد.

و با شروع نماز همه چیز را فراموش می‌نمود، و چون به رکوع می‌رفت پرندگان بر پشتش می‌نشستند.

و در سجده آنچنان می‌ماند که گویا پارچه‌ای بر زمین افتاده است و هرروز جمعه روزه می‌گرفت، و بسا اوقات در مدینه منوره روزه می‌شد، و بسا اوقات در مکه.

و حضرت مجاهد / می‌گویند: چون حضرت عبدالله بن زبیر ﷺ کسی توانای عبادت را نداشت.

«شجاعت»

همانگونه که شخص متقی و پرهیزگار بود قهرمانی پیشتاز نیز بود، و علائم قهرمانی و شجاعت در طفولیتش نمایان بود که بنابر روایتی اولین کلمه‌ای بر زبان آورد، کلمه السیف شمشیر بود.

و پدرش چون این کلمه را شنید فرمود: سوگند بخدا تو در جنگ‌ها شرکت می‌کنی، پیش‌گویی حضرت زبیر ﷺ درست بود.

بنی‌امیه بارها با لشکرهای بزرگی به فرماندهی افراد دلاور بر ایشان حمله کردند، اما هربار با شکست و رسوائی بسوی شام پا به فرار نهادند تا این که آخرین بار حجاج بن یوسف ثقفی را فرستادند که بحث‌اش خواهد آمد.

و بسیاری گفته اند که در سه خصلت عبادت، شجاعت و فصاحت کسی به پای حضرت عبدالله بن زبیر ﷺ نمی‌رسد.

روایت شده است آنگاه که جنگ شدت یافت بر 500 نفر حمله کردند که همه به چپ و راست فرار کردند و کسی در مقابل او تاب و توان استقامت نیاورد.

ابن صفوان ﷺ می‌گویند: با هزار نفر قهرمان جنگید و جمع آنان را متفرق ساخت و قدرت و نیرویشان را از بین برد، و به سنگ‌های که از منجنیق بر اطراف لباسهایش اصابت می‌کرد، هیچگونه اهمیتی نمی‌داد. و به سوی آنان حرکت کرد و چون شیر مبارزه می‌نمود، و آنچه که مردم را به دهشت و شگفت‌آورد شجاعت و پیش روی او بود.

در جهاد مسلمانان با بربرها جزء لشکر حضرت عبدالله بـن ابـی سـرح بـود کـه تعداد مسلمانان بیست هزار نفر و افراد دشمن 120 هزار بودند، آنـان مسـلمانان را محاصره کردند، و نزدیک بود مسلمانان شکست بخورند.

حضرت عبدالله بن زبیر ب چون متوجه تهدید خطر شد، بلافاصله نقشه جنـگ را ترسیم کرد، و با انتخاب سی نفر قهرمان که بر شـهادت فـی سـبیل الله و نجـات باقی مانده مسلمین بر دست او بیعت کرده بودنـد، بسـوی پادشـاه بربرهـا کـه تنهـا پشت سر لشکر قرار داشت حرکت نمودند، و دریافتنـد کـه بـدون کشـتن پادشـاه جنگ به نفع مسلمین تمام نخواهد شد.

پس حضرت عبدالله ﷺ چون تیری رها شده بسوی او حمله‌ور شد و سـر او را قطع کرده و بالای نیزه و الله اکبر می‌گفت، و مسلمانان پشت سرش تکبیر گفتند و بسوی بربرها حمله نمودنـد، و آنـان را متلاشـی کردنـد و لشـکر دشـمن شکسـت خورد و کشتگان بی‌شماری از خود بجای گذاشت.

حضرت عبدالله بن ابی سرح فرمانده لشکر مسلمین در قبال این عمـل مهـم بـه ایشان پاداش دادند که خودتان مژده پیروزی مسلمانان را به امیرالمؤمنین حضـرت عثمان ﷺ برسانید. با شنیدن این خبر حضرت عثمان ﷺ بسـیار خوشـحال شـدند و فرمودند: اگر می‌توانید این خبر را بر منبر پیـامبر ﷺ بـرای مـردم اعـلان کنیـد کـه ایشان ﷺ خطبه‌ای ایراد نمودند، و پس از حمد و ثنای خداونـد و درود بـر پیـامبر ﷺ تمام جریان جهاد و کیفیت کشتن پادشاه بربرها و قطع‌کـردن سـرش و بـر سـر نیزه قراردادن آن را بیان نمودند.

حضرت عبدالله ﷺ می‌گوید: من در حین سخنرانی متوجه شـدم کـه پـدرم در این جمع تشریف دارند، از هیبتش خواستم سخن را به پایان برم که با چشم اشاره نمودند سخنانت را ادامه دهید، و چون از منبر پائین آمدم مرا در آغوش گرفتند و فرمودند:

سوگند بخدا گویا من سخنان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را می‌شنیدم.

«خلافت»

چون معاویه ﷺ وفات نمود یزید بـا نصـب از جانـب معاویـه زمـام خلافـت را عهـده‌دار گشـت. حضـرت عبـدالله بـن زبیـر ﷺ و حضـرت امـام حسـین ﷺ از

بیعت کردن بر دست او خودداری کردند، و هردو از مدینه منوره بـه مکـه مکرمـه رفتند و آنجا ساکن شدند که حضرت حسین بن علی ب بنـا بـه درخواسـت مـردم عراق به آنجا عزیمت نمودنـد و در عـراق همـراه بـا اصـحابش در پـی بـی‌وفـایی عراقیان، توسط سپاه شام و کوفه و به دستور حکومت وقت به شهادت رسید.

حضرت عبدالله ﷺ که در مکه تشریف داشت مردم مکـه بـر دسـت او بعنـوان امیر مکه مکرمه بیعت کردند.

یزید بن معاویه نامه‌ای برای حضرت عبدالله بن زبیـر ب نوشـت کـه مـن یـک زنجیر نقـره‌ای و دسـتبند طلایـی و گلوبنـد نقـره‌ای بـرای تـو فرسـتادم و سـوگند خورده‌ام که اینها را بپذیری و بیایی تا خودم را از قسـم بـری کـنم، نافرمـانی مـرا نکن.

حضرت عبدالله بن زبیر ب نامه را خواند و دور انداخت و فرمود.

لا ألـــين لغيـــر الحـــق أســـأله

حتى يلين لضرس الماضغ الحجر

از حقی که می‌خواهم دست‌بردار نیستم تا آنگاه که سنگ زیر دنـدان جونـده نرم نشود.

بسیاری از مردم پیشنهاد دادنـد کـه سـوگند یزیـد را بـرآورده نمائیـد. فرمـود: سوگند بخداوند شمشیری که به عزت بر سرم بخورد از چوب ذلت بهتر اسـت، و پس از آن مردم را به بیعت خویش فرا خواند و علناً مخالفت با یزید را آغاز نمود. و با مرگ یزید حکومت حضرت عبـدالله بـن زبیـر ب گسـترش یافـت و در همـه شهرها مردم به دست ایشان ﷺ بیعت کردند، ولی مروان بن حکم به مبارزه ایشـان برخاست، و شام و مصر را از سلطه او خارج نمود.

و لشکرهای مجهز به عراق فرستاد، اما او را مرگ به کام خـویش فـرو بـرد، و پس از او پسرش عبدالملک بر تخت حکومت نشست کـه در میـان او و حضـرت عبدالله بن زبیر ب جنگهای شدیدی درگرفت. بویژه آنگاه که عبدالملک حجـاج ثقفی را به مبارزه حضرت عبدالله بن زبیر ب فرستاد.

حضـرت عبـدالله بـن زبیـر ب فرمـانروایی بـا هیبـت، حـاکمی عـادل و باوقـار متواضع، سیاست‌مداری با تجربه و عالمی بی‌همتا و قهرمانی پیشتاز بـود کـه بسـیار پایبند نماز و روزه بود.

در زمان خلافتش برای کعبه خدمات ارزنده‌ای انجام داد کـه سـاختمان آن را براساس ابراهیمی بنا کرد و آن را با پارچـه ابریشـمی مـی‌پوشـاند و همیشـه آن را معطر می‌کرد. بطوری که از مسافت‌های دور بـوی خـوش بـه مشـام مـی‌رسـید، و بعضی گفته اند که حضرت عبدالله بن زبیر ب صد برده داشت که هریکی به یک زبان صحبت می‌کردند و وی با هرکدام به زبان‌شان سخن می‌گفت. و اگر ایشـان را با دید اهل دنیا می‌نگریستی آنگاه می‌گفتی شخصی اسـت کـه اصـلاً بـا جهـان آخرت ارتباطی ندارد، و چون با دید معنویت نظر می‌کردی می‌گفتی او شخصـی است که با امور دنیا هیچگونه رابطه‌ای نـدارد و بـا ایـن همـه ایشـان آرزو و طمـع فرمانروایی را نداشت، و مدعی بیعت همه مردم هم نبود.

پس از مرگ یزید بن معاویه پیشوای شرعی و قانونی مسلمانان بود که مردم بر امارتش اجماع نمودند و در تمام کشور و بـر دسـت ایشـان بیعـت کردنـد، چـون ایشان س فرمانروای عـادل و پیشـوای درسـت‌کـار و حـاکمی محبـوب و رهبـری بی‌مثال بود.

«جهاد با حجاج»

حجاج پسر یوسف ثقفی به دستور عبدالملک بن مروان با 4 هزار نفر جنگجـو از شام به مبارزه حضرت عبدالله بن زبیر ب آمد و مسجدالحرام را محاصره کرد و منجنیق را بر بالای تپه ابوقبیس نصب کرد تا براحتی بتواند مسجدالحرام را هـدف قرار دهد و آب و غذا را از اهل مسجد قطع نمود، و حضرت عبدالله بن زبیر ب در حرم پناهنده شد.

او شخصی را پیش حضرت عبدالله بن زبیر ب فرستاد که از سـه چیـز یکـی را انتخاب کند:

1- هر کجا می‌خواهید بروید.

2- تسلیم شوید تا شما را با دستبند به شام بفرستم.

3- یا بجنگید تا کشته شوید.

حضرت عبدالله بن زبیر ب کشته‌شدن را بر تسلیم‌شدن و تبعید ترجیح داد.

آخرین جنگ صبح سه شنبه هفدهم جمادی‌الاولی سال هفتاد و سه هجری درگرفت، آنگاه بر اثر محاصره آذوقه لشکریان حضرت عبدالله بن زبیر ب ماندند. با این همه بازهم ایشان ﷺ استقامت کرد و دلاورانه جنگید، ولی دانست که دیگر زندگی‌اش رو به خاتمه است، ولی روح جوانمردانه و پرفتوحش هرگز حاضر به تسلیم نشد و می‌گفت: سوگند به خدا ضربه شمشیر بر سرم از چوب ذلت و خواری برتر است. لشکریان حجاج از همه درهای مسجد وارد می‌شدند و چون گروهی داخل می‌شدند بر آنان حمله می‌کرد و از مسجد بیرون می‌راند تا این که آجری بر سرش اصابت کرد و بر زمین افتاد، ولی بازهم بر آرنج چپ تکیه زده و کسانی که نزدیک می‌آمدند با شمشیر می‌زد، و در آخر همه دسته‌جمعی بر او حمله کردند و او را به شهادت رساندند.

که آخرین لحظات زندگی می‌گفت:

أسماء أسماء لا تبكيني

لم يبق الحسبي وديني

مادرم اسماء برایم گریه نکن که جز شخصیت و دیانتم چیزی دیگر نماند.

وصارم لانت به يميني

و شمشیری که دستم با آن عادی است.

سپس بعد از قطع سرش جسد او را بر گردنه تپه کداء بدار آویزان کردند. مادرش حضرت اسماء ل که سنش از صد سال تجاوز کرده بود آمد و گفت: آیا هنوز وقت پیاده‌شدن این اسب‌سوار قهرمان نرسیده؟

حجاج نزدیک آمد و گفت: پسر منافق تو هتک حرمت بیت الله را کرد و خداوند گفته است: ﴿وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ٢٥﴾

و خداوند به او عذاب دردناک را چشاند.

حضرت اسماء ب گفت: دروغ می گوئی، سوگند بخدا او منافق نبود، بلکه انسانی مؤمن و نمازگذار و وارسته بوده است، و رابطه خویشاوندی را قائم می‌داشت.

حجاج گفت: این پیرزن را برگردانید که عقلش را از دست داده است. حضرت اسماء ب فرمود:

سوگند بخدا عقلم را از دست نداده‌ام و از پیامبر ﷺ شنیدم که در قبیله ثقیف یک دروغگو و یک تبهکار پدید می‌آید، کذاب را دیدیم و تبهکار تو هستی.

«نتیجه»

اگر بخواهیم شخصیت واقعی حضرت عبدالله بن زبیر ب را بیان کنیم به آن تعریفی بسنده می‌کنیم که حضرت عبدالله بن عباس ب ایراد فرمودند که ایشان ﷺ شخصی پاک‌دامن قاری قرآن روزه‌دار که پدرش حضرت زبیر ﷺ و مادرش اسماء و پدر بزرگش حضرت ابوبکر صدیق ﷺ و خاله‌اش حضرت ام المؤمنین عایشه و مادر بزرگ پدری‌اش حضرت صفیه عمه رسول اکرم ﷺ؛ و نویسنده کتاب می‌گوید: من او را از شیخین کمتر نمی‌دانم.

پایان

عبدالله بن عمر بن الخطاب ب

شخصی که بسیار با پیامبر ﷺ شباهت داشت.

«نام و نسب»

نام: عبدالله.

نام پدر: عمر بن الخطاب.

نام مادر: زینب بنت مظعون جُمحی.

خواهرش: ام المؤمنین حفصه بنت عمر.

نسب: عدوی قریشی.

کنیت: ابوعبدالرحمن.

«مشخصات و عادات»

مردی میان‌قامت، تنومند با چهره‌ای گندمگون که موهایش را با رنگ زرد تیره‌رنگ می‌کرد، و سبیل‌هایش را کوتاه می‌نمود.

«عادات»

برای هر نماز تجدید وضوء می‌کرد، و بر نقش قدم‌های پیامبر ﷺ راه می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند، و اگر پیامبر ﷺ در سایه درختی فرود آمده بودند در آنجا پیاده می‌شد، و زیر درخت آب می‌ریخت، و اگر جماعت نماز عشاء از او فوت می‌شد تمام شب را احیاء می‌نمود.

«ولادت، اسلام و هجرت»

در سال سوم بعثت پیامبر ﷺ متولد شد، و همراه پدرش در مکه مکرمه اسلام را پذیرفت و در سن ده سالگی به مدینه منوره هجرت کرد.

«جهاد»

در صف مجاهدین جنگ بدر حاضر شد که بنابر کم‌سنی‌اش پیامبر ﷺ او را نپذیرفتند و در جنگ احد هم خودش را پیش کرد که بازهم پیامبر ﷺ او را قبول نکردند، و در جنگ خندق حاضر شد و رسول اکرم ﷺ به او اجازه شرکت در جهاد را دادند که گفته شده در آن زمان پانزده ساله بوده است.

و بعد از آن در همه غزوات همراه پیامبر ﷺ بود.

و بعد از وفات پیامبر ﷺ در جنگ یرموک، قادسیه و دیگر جنگ‌هایی که در میان مسلمانان و اهل فارس و روم درگرفت حاضر شد، و در فتح مصر نیز شریک بود.

«مقام علمی»

ایشان از کسانی است که بیشترین احادیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده و از حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، ابوذر معاذ بن جبل و ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها و غیره، حدیث روایت کرده است. و جمع بسیاری از صحابه و تابعین از ایشان احادیث روایت می‌کردند که عبارتند از: حضرت جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس و فرزندانش سالم، عبدالله، حمزه، بلال و زید و حضرت حفص بن عامر برادرزاده حضرت عبدالله بن عمر و از تابعین سعید بن المسیب و اسلم غلام آزاد شده حضرت عمر رضی الله عنه، علقمه بن وقاص، ابوعبدالرحمن النهدی، مسروق، جبیر بن نفیر و عبدالرحمن بن ابی لیلی.

حضرت ابوسلمه بن عبدالرحمن می‌گوید: حضرت عبدالله بن عمر ب در علم و فضل مانند پدرش بود.

و بنابر روایتی می‌گوید: حضرت عمر رضی الله عنه در زمانی می‌زیست که چون او افرادی دیگر وجود داشت، و عبدالله در زمانی می‌زیست که مثل او کسی وجود نداشت.

حضرت سعید بن المسیب رحمه الله می‌گوید:

اگر من به بهشتی‌بودن شخصی از علماء گواهی می‌دادم او حضرت عبدالله بن عمر ب بود.

امام مالک رحمه الله می‌گوید:

بعد از حضرت عمر ﷺ زید بن ثابت ﷺ امام و پیشوای مردم بودند، و پس از ایشان حضرت عبدالله بن عمر ب هستند.

حضرت عتبه بن مسلم می‌گوید:

روزی از ابن عمر ب مسئله‌ای پرسیدند: فرمود نمی‌دانم و گفت آیا شما می‌خواهید مرا پلی بر جهنم بسازید که در هر مورد استفتاء می‌کنید؟

و هرآنچه از پیامبر ﷺ می‌شنید، حفظ می‌نمود. و اگر بنا به عذری نمی‌توانست در جلسه‌ای از مجالس پیامبر ﷺ شرکت کند از حاضرین در مجلس اقوال و افعال پیامبر ﷺ را می‌پرسید و هر آنجائی که پیامبر ﷺ نماز خوانده بودند او نماز می‌خواند و هر سال به حج می‌رفت، و در عرفات آنجائی که رسول خدا ﷺ قیام فرمودند، او قیام می‌کرد.

«پیشنهاد امارت»

چندین مرتبه به ایشان پیشنهاد امارت دادند، حتی که بسا اوقات با ارعاب و تهدید قتل همراه بود ولی ایشان نپذیرفتند، حضرت حسن بن علی ﷺ می‌گوید: آنگاه که حضرت عثمان ﷺ به شهادت رسید به ایشان ﷺ مردم گفتند شما رهبر ما هستید و فرزند سرور و آقای ما هستید، بیائید تا بر دست‌تان بیعت کنیم، فرمود سوگند بخدا تا بتوانم نمی‌خواهم که بخاطر من قطره‌ای خون ریخته شود. باغیان گفتند: حاضر شوید و اگرنه تو را در خانه‌ات می‌کشیم، او سخن اول را تکرار کرد، روزی مروان بن حکم پیش ایشان ﷺ آمد و عرض کرد: دست‌تان را بدهید تا با شما بیعت کنیم، زیرا شما از سرداران عرب هستید، و از فرزندان آقا و سرور اعراب هستید، حضرت عبدالله پرسید: تو اهل مشرق را چگونه راضی می‌کنی؟ گفت آنان را شکنجه و آزار می‌دهیم تا بیعت کنند، حضرت عبدالله ﷺ فرمود: قسم بخدا دوست ندارم که هفتاد سال حکومت بدست من باشد و یک نفر بواسطه من کشته شود.

در تمام زندگانی از تفرقه نفرت داشت و تا می‌توانست مردم را به صلح و آشتی تشویق می‌نمود. و بارها می‌گفت اگر کسی مرا به سوی نماز و کارهای خیر

دعوت بدهد اجابت می‌کنم، ولی اگر شخصی به جنگ برادر مسلمان و بردن مالش صدا کند، نمی‌پذیرم.

بعضی از کسانی که به ایشان می‌گفتند دست بیعت بدهید، می‌شنیدند که با خودش می‌گفت من از مردم تعجب می‌کنم که شمشیر در دست دارند و یکدیگر را می‌کشند و باز مرا می‌گویند دست بده تا با تو بیعت کنیم.

روزی حضرت نافع ﷺ از ایشان ﷺ پرسید: شما که صحابی رسول اکرم ﷺ هستید چرا خودت را از یاری حضرت علی ﷺ باز داشته‌ای؟

گفت: حرمت خون مسلمانان مرا باز داشته، زیرا خداوند ریختن خون مسلمان را حرام کرده است و فرموده:

﴿قَـٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾[1].

ما با مشرکان جهاد کردیم تا دین از آن خداوند شد و امروز چرا بجنگیم، با بت‌پرستان که خانه خدا را پر از بت کرده بودند جهاد کردیم، تا این که خداوند بتان را از سرزمین اعراب خارج کرد و آیا امروز با کسی که «لا إله إلا الله» می‌خواند بجنگیم؟ موضع او نسبت به فتنه و آشوب میان مسلمانان آنگونه بود و از ترس و بزدلی چنین موضعی را انتخاب نکرده بود، بلکه بنابر آرزوی حیات مسلمین و حفظ خون‌شان چنین راهی را در پیش گرفته بود و بقول خداوند تمسک نمودند که می‌فرماید:

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَـٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾[2].

«و از خدا و رسولش فرمان برید و با همدیگر نزاع مکنید که در آن صورت سست می‌شوید و قدرت‌تان از بین می‌رود».

«زهد و تقوی»

---

(1)- بقره، آیه 193.

(2)- انفال، آیه 46.

حضرت عبدالله بن عمر ب شخصی مالدار و با درآمد فراوانی بـود، ولـی شـب قبل از تقسیم همه درآمد نمی‌خوابید، زیرا پیامبر ﷺ او را به زهد و کناره‌گیـری از دنیا و میل به آخرت تشویق کرده و فرمودند:

«**كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ**».

«در دنیا چنان زی که تو شخص فقیر و یا مسافر هستی».

و خود حضرت عبدالله گفت شب که فرا رسید در انتظار صبح مباش، و چـون صبح شد منتظر شب مباش، سلامتی را قبل از بیماری و زندگانی را قبـل از مـرگ غنیمت بدان.

حضرت ایوب بن وائل ﷺ می‌گوید:

روزی برای حضرت عبدالله ﷺ 4 هزار درهم و یک چادر آوردند کـه مـن او را دیدم، در روز بعدی برای الاغش علف قرض می‌کنم، فوراً به خانه‌اش رفـتم و پرسیدم مگر دیـروز بـرای حضـرت عبـدالله ﷺ چهـار هـزار درهـم و یـک چـادر نیاوردند؟ گفتند: بله! پس چرا امروز برای الاغش علف قرض می‌کرد؟

چون او دیروز همه آنها را قبـل از شـب تقسـیم کـرده و چـادر را بـر شـانه‌اش انداخت و بیرون رفت، وقتی که برگشت چیزی همراهش نبود.

پرسیدیم: چادر کجاست؟ گفت به فقیری بخشیدم.

حضرت ایوب ﷺ دست را بر دست زد و به بازار آمد و بر بلنـدی ایسـتاد و بـا صدای بلند فریاد زد که ای تاجران (تجار) چرا مال جمع‌آوری می‌کنید؟

حضرت عبدالله 4 هزار درهم درآمد و یک چـادر خـویش را در همـان یـک روز بین فقراء و مساکین تقسیم می‌کند و برای الاغش علف قرض می‌کند.

و نسبت به او پیامبر ﷺ فرمود:

«**نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فَيَكْثُرُ**».

«عبدالله (بن عمر) نیکوترین فرد است اگر تهجد بخواند».

پس از آن حضرت عبدالله ﷺ هیچگاه نماز تهجد را ترک نکرد.

حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می‌کند که از میان همـه جوانـان قـریش حضرت عبدالله خودش را بیشتر از دنیا باز داشت.

و حضرت جابر بن عبدالله ب می‌گوید:

غیر از حضرت عبدالله هریکی از ما به مال و دنیا از خود گرایشی نشان مـی‌داد و به آن علاقه‌مند بود.

و سدی ﷺ می‌گوید:

از جمع صحابه‌ای که من دیـدم معتقـد بودنـد هـیچکس از مـا مگـر حضـرت عبدالله ﷺ بر آن حالی که پیامبر ﷺ از میان ما تشریف بردند باقی نماند. و حضرت طاوس / می‌گوید:

کسی پرهیزگارتر از حضرت عبدالله ندیده‌ام.

حضرت میمون بن مهران ﷺ می‌گوید:

گروهی از دزدان حروری نجده شتران حضرت عبدالله ﷺ را به سرقت بردنـد، ساربان پیش ایشان ﷺ آمد و گفت همه شتران را دزدان به سرقت برده اند.

حضرت عبدالله ﷺ پرسید تو چگونه رها شدی؟ گفت چون من شما را از آنان بیشتر دوست داشتم پیش شما برگشتم، بلافاصـله او را آزاد کـرد. و ابوعثمـان ﷺ می‌گوید:

حضرت عبدالله ﷺ کنیزی بنام رمثه را زیاد دوست داشت که آن را آزاد کـرد و گفت چون شنیدم که خداوند فرموده است:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾.

«هرگز به نیکی دست نیابید تا آن که از آنچه دوست دارید ببخشید».

روزی برده‌ای به قیمت چهل هزار درهم خرید و آزاد کرد که آن غلام گفت: سرورم چون مرا آزاد نمودید چیزی برای امرار معاش بدهید چهل هزار درهم نیز به او داد.

و بار دیگر پنج برده خرید و جهت اداء نماز ایستاد، آنان نیز پشت سرش اقتداء کردند، چون نماز به پایان رسید پرسید شما برای چه کسی نماز خواندید؟

گفتند برای خداوند، گفت شما بخاطر خداوند آزاد هستید و بسا اوقات در یک مجلس یک مرتبه سی هزار درهم صدقه می‌داد و هرگاه چیزی را بسیار دوست می‌داشت آن را در راه خداوند انفاق می‌کرد، و گویا بردگانش این را دانسته بودند که ایشان برده‌ای را که باتقوی باشد آزاد می‌کنند.

و چون حضرت عبدالله او را می‌دید فوراً آزادش می‌کرد، بعضی از مردم به ایشان گفتند بردگان تو را فریب می‌دهند، فرمود هرکسی ما را به خاطر خداوند فریب دهد ما فریبش را می‌پذیم.

حضرت نافع ﷺ می‌گوید:

حضرت عبدالله ﷺ چون آیه مبارکه ﴿۞ أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾[1] را تلاوت می‌کرد تا این که بیهوش بر زمین می‌افتاد. می‌گوید حضرت عبدالله قبل از رحلت بیشتر از هزار انسان را آزاد کرد.

روزی سائلی پیش او آمد به پسرش گفت: به او دیناری بدهید، چون سائل برفت پسرش گفت خداوند از شما به پذیرد، فرمود آیا می‌دانید خداوند از چه کسی می‌پذیرد؟

خداوند از نیکوکاران می‌پذیرد! و خودش می‌گوید:

از روزی که پیامبر ﷺ رحلت نمودند من ساختمانی بناء نکردم و درخت نخلی هم غرس ننمودم.

و میمون بن مهران می‌گوید:

من در منزل حضرت عبدالله ﷺ وارد شدم و هرچه از قبیل لحاف تشک و فرش و غیره بود تقریباً صد درهم ارزش داشتند، و این بنابر فقر و بخل ایشان نبود، بلکه ایشان سرمایه‌دار سخاوتمندی بودند، ولی توصیه پیامبر ﷺ را برای خویش دستور حیات عملی قرار داده بودند، دست بر شانه‌اش نهادند و فرمودند:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ، أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ».

«اخلاق»

حضرت مجاهد / می‌گوید:

---

(1)- الحدید، آیه 16.

من به همراه حضرت عبدالله بن عمر ﭭ رفتم تا او را خدمت کنم، ولی او مـرا خدمت کرد.

سالم می‌گوید:

حضرت عبدالله ﭭ هیچ برده‌ای را لعنت نکـرد بجـز یـک بـرده کـه او را آزاد کرد، و بنابر روایتی ایشان خواست برده‌ای را لعنت کند کـه گفـت «اللهـم الـع» و جمله را ناتمام گذاشت و فرمود دوست ندارم این کلمه را تلفظ کنم.

زید بن اسلم ﭭ می‌گوید:

شخصی حضرت عبدالله بن عمر ﭭ را دشنام داد، او سـاکت بـود چـون بـه در خانه‌اش رسید به سوی او نگریست، و فرمود من و بـرادرم عاصـم بـن عمـر ﭭ از نسب والایی برخورداریم. به ایشان گفته شد که تا زمـانی کـه شـما در بـین مـردم هستید، مردم در امنیت و آسایش به سر می‌برند، خیلی ناراحت شـد و بـه گوینـده گفت: شاید شما از اهل عراق هستید، و نمی‌دانید چرا در خانه‌ام را می‌بندم؟

و خود حضرت عبدالله ﭭ می‌گوید:

من با پیامبر ﷺ بیعت کردم و تا امروز آن را نقـض و تبـدیل ننمـودم و بـا هـیچ آشوبگری همراه نشدم و مؤمنی را از خوابش بیدار نکردم.

«وفات»

بعد از وفات رسـول اکـرم ﷺ شصـت سـال زنـدگی کردنـد، و هـیچ امـری از دستورات پیامبر ﷺ و اصحابش ﭫ بر او پوشیده نماند.

اما مالک / می‌گوید:

حضرت عبدالله ﭭ شصت سال در اسلام فتوی دادنـد و مـردم از اقصـی نقـاط پیش او می‌آمدند.

زمان حمله نیروهای حجاج بن یوسف به مسجدالحرام ایشان ﭭ در حرم بودند که نیزه یکی از سربازان حجاج به او اصابت کرد و مجروح شد، و چون حجاج به عیادتش رفت پرسید چه کسی شما را مجروح کرده است؟ فرمود تو مـرا کشـتی، حجاج گفت من چگونه؟ گفت در حرم امن الهی سلاح آوردی، یکی از یارانـت مرا مجروح کرد.

و بر اثر همان جراحت در سال 74 هجری در سن 84 سالگی به شهادت رسید و در مقبره مهاجرین مدفون گشت ﷺ.

پایان

عبدالله بن عمرو بن العاص ب

مالك دو شتر

«نام و نسب»

نام: عبدالله.

نام پدر: عمرو بن العاص.

کنیت: ابومحمد یا ابوعبدالرحمن.

محل تولد: مکه مکرمه.

ولادت، اسلام

هفت سال قبل از هجرت پیامبر ﷺ متولد شد، و از پدرش سناً ده سال کوچکتر بود و با مهاجرین به مدینه منوره هجرت کرد، و جلوتر از پدرش ایمان آورد که نامش عاصم بود. پیامبر ﷺ نامش را به عبدالله عوض کردند.

«مشخصات»

شخصی بلندقامت، با قیافه‌ای زیبا، رنگی سرخ، اندامی درشت و سر و ریشی سفید بود که بنابر روایتی در آخر عمر نابینا شد.

«مقام علمی»

ایشان ﷻ شخصی عالم، حافظ، مفسر، محقق در آیات و احکام قرآن مجید و عامل به اوامر و نواهی آن بود.

در احادیث پیامبر ﷺ نیز چنین بود.

و از کسانی است که بیشترین احادیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده اند و از رسول اکرم ﷺ اجازه خواست تا احادیث ایشان ﷺ را بنویسد.

پس اجازه یافت آنگاه پرسید یا رسول اکرم ﷺ هرچه از شما در هرحال می‌شنوم بنویسم فرمود:

آری، من جز حق چیزی نمی‌گویم، روایاتش را در صحیفه‌ای بنام «صادقیه» جمع‌آوری کرد.

حضرت ابوهریره ﷺ می‌گوید:

شخصی غیر از عبدالله از من بیشتر احادیث روایت نکرده، چون حفظ می‌کرد و می‌نوشت و من فقط حفظ می‌کردم. بنابراین، احادیثی که حضرت عبدالله روایت کرده از روایات حضرت ابوهریره ﷺ بیشترند، او تورات را نیز خوانده است[1].

«تقوی و زهد»

هرروز روزه می‌شد و شب‌ها تا صبح عبادت می‌کرد، پدرش خدمت پیامبر ﷺ آمد و از او شکوه کرد، پیامبر ﷺ او را خواستند و فرمودند:

جسم تو بر تو حقی دارد و خانواده‌ات نیز بر تو حقی دارد و همچنین پروردگارت بر تو حقی دارد.

پس شب عبادت کن و بخواب، روزه نگه دار و افطار کن، و در هر ماه سه روز روزه شو که برابر روزه تمام دهر است. و با پیامبر ﷺ در بارۀ ختم قرآن مجید گفتگو کرد، پیامبر ﷺ فرمودند: هر ماه یکبار قرآن را ختم کن، گفت من از این بیشتر می‌توانم و چندین بار خواسته‌اش را تکرار کرد. تا این که پیامبر ﷺ فرمودند: در هفته‌ای یکبار ختم قرآن بنمای.

حضرت مجاهد / می‌گوید:

حضرت عبدالله چون پیر و ناتوان شد بسا روزهای پی در پی روزه می‌گرفت و به تعداد آنها روزه نمی‌شد، و قرآن مجید را هم چنین تلاوت می‌کرد، می‌گفت: اگر اجازه رسول اکرم ﷺ را قبول می‌کردم برایم بهتر و آسان‌تر بود، ولی با ایشان ﷺ پیمان بستم و حال نقض آن را درست نمی‌دانم.

---

(1)- البته در حال حاضر روایات حضرت ابوهریره ﷺ بیشتر اند، چون ایشان به شام رفت و حضرت ابوهریره ﷺ در مدینه منوره مرکز علم ماند و از او شاگردان بیشتری استفاده کردند. «مترجم»

تمام شب را به عبادت خداوند مشغول می‌شد و چراغ را خاموش می‌نمود و گریه می‌کرد تا این که چشمانش ضعیف شدند. ولی فرمود قطره اشکی که بخاطر خداوند بریزم از تصدق هزار دینار دوست‌تر است.

«از سخنان ایشان»

بنابر لطف خداوند که ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾[1].

ترجمه: «هرکسی را شایسته بداند فرزانگی می‌دهد، و آن که فرزانگی داده شد خیر فراوانی بدو داده شد».

ایشان سخنوری حکیم و عالمی دانشمند بودند.

می‌گوید: من خواب دیدم که در یک دست عسل و در دست دیگر روغن دارم و مشغول لیسیدن آنها هستم، پیش رسول اکرم ﷺ خوابم را تعریف کردم.

فرمودند قرآن و تورات را می‌خوانی که هردو را خواند و مطالب و مفاهیم آن دو را درک و دانش بزرگی کسب نمود که در علم تفسیر و داستان‌های قرآن مجید و اخبار قیامت مرجع قرار گرفت، و گفت: اگر شما ارزش علم را می‌دانستید به پاس احترام آن، آنچنان سجده می‌کردید که خسته می‌شدید و از شوق آن فریاد می‌کشیدید که صداهای‌تان می‌گرفت، پس گریه کنید و اگر نمی‌توانید گریه کنید خودتان را به شکل گریه کنندگان درآورید.

و گفت: شما در پیشگاه خداوند جمع می‌شوید، پرسیده می‌شود فقراء و مساکین این امت کجا هستند؟

گروهی برمی‌خیزند، به آنان گفته می‌شود: با خودتان چه همراه دارید؟ می‌گویند: خدایا تو بهتر می‌دانی، اموال و حکومت‌ها را به دیگران عطاء کردی و ما مورد امتحان واقع شدیم و بر آن صبر کردیم. خداوند می‌فرماید: راست گفتید.

پس آنان جلوتر از دیگران وارد بهشت می‌شوند و صاحبان اموال در شدت حساب می‌مانند.

---

(1)- بقره، آیه 269.

و گفت: ارواح انسان‌های مؤمن در شکم پرندگانی سبززنگ چون سارمی باشد که یکدیگر را می‌شناسند، و از میوه‌های بهشت به آنها رزق داده می‌شود.

«راستگوئی و سخاوت»

او مانند همه یاران پیامبر ﷺ شخصی راستگو، امین، امانتدار و سخی بود. و این تعجب‌آور نیست، زیرا از رسول اکرم ﷺ شنیده بود که راستی انسان را به نیکی می‌رساند و نیکویی انسان را به بهشت راهنمائی می‌کند، و شخصی راست می‌گوید تا آن که نزد خداوند از گروه صدیقان می‌شود.

چون مرگش فرا رسید خواست به وعده‌اش عمل کند و خود را از نفاق پاک سازد به کسانی که در کنار او بودند، گفت مردی از قریش جهت خواستگاری دخترم آمده و من او را وعده داده‌ام.

اکنون شما گواه باشید من او را داماد نمودم، سوگند به خداوند نمی‌خواهم پروردگارم را با ثلث نفاق ملاقات کنم.

طبق روایتی گروهی از قاریان بصره حج کردند و قبل از برگشتن سوگند یاد کردند تا ما شخصی از یاران پیامبر ﷺ را ملاقات نکنیم و برایمان حدیثی روایت نکند برنمی‌گردیم، شروع به جستجو نمودند تا این که به آنان گفته شد حضرت عبدالله بن عمرو ب در پایین مکه مکرمه منزل کرده است، و چون به محل اقامت ایشان رسیدند بیش از سیصد شتر دیدند، پرسیدند این شتران از چه کسی هستند؟ گفتند از حضرت عبدالله بن عمرو ب، پرسیدند. آیا همۀشان از آن خودش هستند حالان که ما شنیده‌ایم ایشان شخصی بسیار متواضع اند. گفتند: صد شتر برای حمل و نقل همراهان اوست، و دویست شتر دیگر برای ضیافت میهمانان و افرادی هستند که از جای دیگر به آنجا می‌آیند.

مردی از آنان گفت ما تعجب می‌کنیم! گفتند تعجب نکنید، زیرا حضرت عبدالله ﷺ شخصی سرمایه‌دار است که بر خود لازم می‌داند میهمانان را زاد و توشه فراوانی بدهد. پس از آن خواستند که آنها را بر محل او راهنمائی کنند، گفتند: او الان در مسجدالحرام است، چون به آنجا رفتند دیدند که کنار کعبه در چادر و عمامه‌ای نشسته و کفش‌هایش بر کتف چپ او آویزانند و تمام

دارائی‌هایش را در راه خداوند انفاق کرده و برای خود چیزی باقی نگذاشته است. چرا چنین کرده است؟ زیرا می‌ترسید که روز قیامت گفته می‌شود:

﴿أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا﴾[1].

ترجمه: «شما لذایذ و خوشیهای‌تان را در زندگی دنیا بهره‌برداری کردید».

و او می‌گفت: فقراء جلوتر از سرمایه‌داران وارد بهشت می‌شوند و مال‌داران در شدت حساب باقی می‌مانند.

اموالش را تقسیم می‌کرد و فقر را دوست داشت تا اگر روز قیامت شود بگوید من سرمایه‌دار نبودم.

«موضع او نسبت به جنگ میان مسلمانان»

حضرت عبدالله بن عمرو ب تمام زندگی‌اش را در عبادت زهد و تقوی گذراند تا این که آشوب برپا شد. و مسلمانان به نزاع، اختلاف و جدایی کشانده شدند و در میان سیدنا علی ﷺ و معاویه ﷺ اختلاف و دودستگی ایجاد شد که هریک از خود رأی و اجتهاد و یارانی داشتند.

عمرو بن العاص ﷺ پدر حضرت عبدالله ﷺ از یاران معاویه ﷺ بود، ولی فرزندش کناره‌گیری را لازم می‌دانستند، او چون جایگاه فرزندش را در میان مسلمانان با محبت و اعتماد می‌دید، دوست داشت که حضرت عبدالله ﷺ در این جنگ ویرانگر از طرفداران معاویه ﷺ باشد که با پایان یافتن جنگ جمل پیش حضرت عبدالله آمد و گفت: خویشتن را جهت مبارزه در جنگ صفین آماده کنید، چون جنگ به زودی شروع می‌شود. حضرت عبدالله ﷺ گفت آیا من می‌جنگم و حال آنکه رسول اکرم ﷺ از من پیمان گرفته اند که شمشیر بر گردن مسلمان نزنم؟!

هرچه عمرو سعی کرد حضرت عبدالله جواب رد داد، ولی او اصرار داشت که حضرت عبدالله ﷺ در جنگ همراهش شود، بالآخره از سیاست و تجربه کار

---

(1)- احقاف، آیه 20.

گرفت، از حضرت عبدالله پرسید: آیا تو آخرین عهد و پیمانی را کـه بـا پیـامبر ﷺ بستی به یاد داری؟ آنگاه که دست تو را در دستم نهادند و فرمودند:

پدرت را اطاعت کن. پس حالا من از تو می‌خواهم در این جنگ با مـا همـراه شوی، با شنیدن ایـن کلمـات حضـرت عبـدالله ﷺ غافـل‌گیـر شـد و رأی صـائب خویش را رها کـرد و خـویش را مجبـور بـه اطاعـت و پیـروی پـدر دانسـت و بـا ناراحتی و عزم این که در مقابل هیچ مسلمانی شمشیر نمی‌کشـم و در ایـن جنـگ ویرانگر بهره‌ای نداشته باشم، به همراهی او حرکت کرد و در میدان جنگ رو بـه پدرش نگریست و گفت: اگر پیامبر ﷺ دستور به فرمانبرداری از تـو را نمـی‌دادنـد هرگز این مسیر را همراه تو نمـی‌آمـدم و خـودش را از میـدان معرکـه کنـار زد و سوگند یاد نمود که من در آن تیری نیانداخته‌ام و نیـزه و شمشـیری نـزده‌ام و مـن فقط به دستور پدرم شرکت کردم، چون پیامبر ﷺ مـرا گفتنـد: از پـدرت اطاعـت کن و تمـام زنـدگانی را بـا صـراحت گفتـار و صـداقت کـردار، محبـت بـرادران مسلمان، شهامت دینی و پای‌بندی بر عهـدی کـه بـا پیـامبر ﷺ بسـته بـود بـه پایـان رسـاند. و همیشـه خویشـتن را بـر شـرکت در جنـگ صـفین ملامـت مـی‌کـرد و می‌گفت: چگونه وارد جنگ شدم؟

چرا در جنگ با مسلمانان همراه شدم؟

سوگند بخداوند دوست داشتم که ده سال جلوتر از آن می‌مردم و مـی‌گفـت: سوگند بخدا نه تیری انداختم و نه با شمشیر و نیزه کسی را مجروح کردم، کـاش! حاضر نمی‌شدم، خدایا، در این مورد از شما طلب آمرزش و استغفار می‌کنم و بـه تو روی می‌آورم.

«وفات»

در تاریخ وفات ایشان علماء اختلاف دارند.

حضرت امام احمد / مـی‌گویـد: در زمـان حکومـت یزیـد بـن معاویـه در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی‌الحجه سال شصت و سه هجری وفات کرد و دیگران سال 67 را گرفته اند.

یحیی بن عبدالله معتقد است که او در زمینش در سبع محلی از فلسطین وفـات نمود، و برخی گفته اند در مصر رحلت نمود. والله اعلم.

پایان

حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق ب

یکی از قهرمانان جنگ یمامه

«نام و نسب»

نام: عبدالرحمن.

نام پدر: حضرت ابوبکر ﷺ.

نام مادر: ام رومان سلمی ﷺ.

خواهرش: ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه ل.

کنیت: ابوعبدالله یا ابومحمد.

«جایگاه»

یکی از رهبران مسلمانان می‌باشد، و این افتخار را دارد که پدرش حضرت ابوبکر صدیق ﷺ صحابی یار غار و برادر اسلامی پیامبر ﷺ است.

روز وفات پیامبر ﷺ وارد منزل حضرت عایشه ل شد که رسول اکرم ﷺ بر سینه ام‌المؤمنین تکیه داده بودند.

مسواک تری در دست داشت، حضرت عایشه ل مسواک را گرفت و با جویدن نرمش کرد و به رسول اکرم ﷺ داد، و چون پیامبر به مسواک‌زدن مشغول شدند دعا فرمود «**اللَّهُمَّ الرَّفِيقُ الأَعْلَى**»

«خداوندا رفیق اعلی می‌خواهم» و گویا پیامبر ﷺ در دعا گفتند ای بار خدایا! او را در بهشت برین همراه من بگردان.

«اسلام آوردن»

زمان صلح حدیبیه مسلمان شد و قبل از فتح مکه به مدینه منوره هجرت کرد.

قبل از مسلمان‌شدن یکی از دشمنان اسلام بود که آرزوی کشتن پدرش را داشت، عداوت او روز احد آشکار شد، وقتی که قریش با تمام قوای خویش برای جلوگیری دین اسلام و مبارزه پیامبر ﷺ به میدان آمدند.

عبدالرحمن در صف مشرکان بود و چون دو لشکر بهم رسیدند او جهت نبـرد به میدان آمد که سیدنا ابوبکر ﷺ به مبارزه‌اش برخاست، چون در مقابل یکـدیگر آمدند، پیامبر ﷺ حضرت ابوبکر ﷺ را صدا زدند که شمشیر را در غـلاف کـن و برگرد، و ما را از وجودت بهره‌مند ساز.

گویا خداوند به پیامبر ﷺ خبر دادند که بزودی عبدالرحمن مسلمان می‌شود، و از بهترین قهرمانان اسلام قرار مـی‌گیـرد. و بنـابراین، رسـول خـدا ﷺ بـه حضـرت ابوبکر ﷺ دستور دادند که شمشیر را در غلاف کنید و برگردید و ما را از وجـود خویش مستفید بگردانید.

چون غزوه احد بـه پایـان رسـید عبـدالرحمن از کشـته‌شـدن و اسـارت نجـات می‌یابد، و به مکه مکرمه برمی‌گردد ولی همیشه صحنه نبرد پدرش در جنگ احـد از جلوی چشمانش کنار نمی‌رود. و هر وقت شب و روز در خـواب و بیـداری در تنهایی و مجالس از خود می‌پرسید: چه اقدامی کردم؟!

آنچه عقیده‌ای است که پدرش را وارد به کشتن او می‌کند؟ آن پـدری کـه او را خوب می‌داند که دارای چه عقلی کامل و علم و بردباری بی‌مثال است؟

بدون تردید پدر حق اسـت و آن دیـن و عقیـده‌ای کـه قبـول کـرده راسـت و درست است، و این افکار او را رها نکـرد تـا ایـن کـه در زمـان صـلح حدیبیـه بـا خواست قلبی و علاقهٔ کامل دین اسلام را می‌پذیرد و مسلمان می‌شود و از مـردان قهرمان و نیکوکار اسلام به حساب می‌آید.

«جهاد»

در فتح مکه و شام شریک شد و در جنگ یمامه از خود رشادت و جوانمردی بجای گذاشت که هفت نفر از افراد لشکر مسلیمه کـذاب را کشـت و محکـم بـن طفیل یاور مسلیمه را از پای درآورد.

«جنگ یمامه»

با رحلت رسول اکرم ﷺ و آغاز خلافت حضرت ابوبکر ﷺ بسیاری از قبایـل عرب مرتد شدند و نماز و زکات را انکار کردند.

پس ابتدای خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با تحولات گوناگون و دردناکی مواجه شد. و حال ایشان ﷺ بنابر جانشینی رسول اکرم ﷺ و مسئولیت در پیشگاه خداوند و تاریخ انسانیت چه عکس العمل نشان دهند؟

لشکری بزرگ به فرماندهی حضرت خالد بن ولید ﷺ برای تعقیب و مبارزه مرتدین فرستاد که برخی از آنان را با آتش و بعضی دیگر را با سنگ و پرت‌کردن از بالای کوه‌ها مورد حمله قرار دادند. تا آنان از بیم و هراس لشکر مسلمانان در شهرهای مختلف متواری شدند، و بسیاری از کردارشان توبه کرده و مسلمان گشتند، و در این جهاد مقدس حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکر ﷺ از خویش رشادت و جوانمردی‌هایی نشان داد. بطوری که تعداد هفت نفر از افراد لشکر مسیلمه کذاب را به هلاکت رساند، و چون متوجه شد که محکم بن طفیل یاور مسیلمه کذاب در جایی دیگر سنگر گرفته و مسلمانان را هدف رگبار تیرهایش قرار می‌دهد، فوراً او را هدف گرفت و از پای درآورد که با کشته‌شدن او و فتح آن لشکر مسلمانان توانستند که براحتی بر مسیلمه دست یابند.

او و دویست هزار نفر از یارانش را نابود کردند که با کشته‌شدن مسیلمه جمع مرتدین متفرق شدند، و اکثرشان به هلاکت رسیدند و در مدت کمتر از یک سال دوباره پرچم اسلام بر تمام جزیرة العرب به اهتزاز درآمد و اساس دین اسلام استوار گشت.

تا باشد که ﴿كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ﴾ «که سخن کافران پست و سخن الله بلند و برتر است».

«صداقت و پاک‌دامنی»

یکی از راویان حدیث از حضرت عبدالرحمن بن ابی‌بکر ﷺ حدیث روایت می‌کند، می‌گوید این حدیث را از کسی روایت می‌کنم که از او دروغی نشنیده‌ام، و چگونه دروغ بگوید؟ حالان که او فرزند حضرت ابوبکر صدیق ﷺ و برادر ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه ل است؟

چون مروان بن حکم از مردم برای یزید بن معاویه بیعت می‌گرفت حضرت عبدالرحمن ﷺ مخالفت خویش را صراحتاً اعلام کرد. چون یزید را از نزدیک

می‌شناخت و اخلاق، اعمال و بی‌بندوباریهایش را می‌دانست، لذا بـر بیعـت کـردن با او راضی نشد و برای نابودی آن قیام کرد و مردم را علیه او برانگیخت.

مروان در مسجد سخنرانی کرد و مردم را به اطاعت و پیـروی از یزیـد تشـویق نمود، و گفت خداوند یزید را در نظر امیرالمؤمنین معاویه مناسـب بـرای خلافـت دانسته است. و آنگونه که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ حضرت عمر ﷺ را جانشـین خویش تعیین می‌کنند.

حضرت عبدالرحمن ﷺ با ناراحتی پرسید: آیا این نظام سلطنتی است که شـما خلافت را بعد از معاویه ﷺ حق پسرش می‌دانید؟

سوگند بخدا حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای خلافت هـیچکس از فرزنـدان و اهل بیتش را تعیین نکرد، چگونه معاویه دوسـت دارد کـه خلافـت بـرای پسـرش باشد.

مروان که بسیار ناراحت شده بود بلند شد و پرسید: آیا تو آن کسی نیستی کـه خداوند در سورهٔ مبارکه «أحقاف» فرمود:

﴿وَٱلَّذِي قَالَ لِوَٰلِدَيۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِيٓ أَنۡ أُخۡرَجَ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلۡقُرُونُ مِن قَبۡلِي﴾[1].

ترجمه: «و آن شخص به پدر و مادرش گفت افّ وای بر شما، آیا مرا وعده می‌دهید که بیرون آورده می‌شوم و حال آن که نسلها پیش از من گذشته اند».

حضرت عبدالرحمن گفت: آیا تو پسر آن شخص نیستی که او را پیامبر ﷺ لعنت کردند؟ و چون حضرت عایشه صدیقهل از ماجرا خبر شد مروان را پرسید: تو به حضرت عبدالرحمن چنین و چنان گفته‌ای؟

تو دروغ گفته‌ای این آیه در مورد او نازل نشده است.

و بنابر روایتی فرمود: در مورد خانواده ما جز آیه برائت من چیزی دیگر نازل نشده است.

---

(1)- احقاف، آیه 17. «کسی که به پدر و مادرش گفت وای بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که بیرون آورده می‌شوم؟ در حالی که پیش از من نسلها از جهان رفته اند».

پس کلام حضرت عایشهل برهان قاطع و واضحی است که هدف از آیه مذکور حضرت عبدالرحمن نیست، چون او نافرمان پدر و مادر نبود و بر کفر نماند، بلکه مسلمان شد و از یاران برگزیده رسول اکرم ﷺ قرار گرفت.

حکم آیه مذکور هر کافر نافرمان والدین را دربر می‌گیرد، آنگونه که در آیه بعدی بیان می‌شود.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ١٨﴾[1].

«این گروه آن کسانی اند که وعده عذاب خداوند بر آنها محقق شد، از میان امت‌هائی که پیش از ایشان گذشته اند، از میان جنیان و انسان‌ها هرآینه ایشان از زیانکاران بودند».

و دین اسلام آنچه را که قبل از آن انجام می‌شد نابود می‌گرداند، چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾[2].

«بگو ای پیامبر ﷺ به کسانی که کفر ورزیده اند، اگر از کفرشان باز بیایند آن چه که قبلاً انجام داده اید بخشیده می‌شوند».

معاویه ﷺ چون از جریان ناراحتی حضرت عبدالرحمن و رد بیعت یزید خبر شد برای حضرت عبدالرحمن صد هزار درهم فرستاد که ایشان ﷺ دوباره آن درهم‌ها را به او برگرداند و از قبول‌کردن یک درهم نیز اباء (خودداری) ورزید.

و گفت: آیا من دین خویش را به عوض دنیا می‌فروشم؟ و بنابر کناره‌گیری از بیعت از مدینه به ناحیه‌ای از مکه مکرمه هجرت کرد.

«وفات»

---

(1)- سوره احقاف، آیه 18.

(2)- سوره انفال، آیه 38.

آن چنان که گفتیم از مدینه منوره بـه ناحیـه‌ای بنـام «حبشـی» در فاصـله شـش میلی مکه مکرمه رفت، پس از مدتی اقامت در آنجا شبی در خواب رحلت نمـود که مردم جنازه‌اش را در قسمت پائین مکه مکرمه دفن کردند.

حضرت عایشه صدیقه ل چون از وفاتش خبر شد فـوراً بـه مکـه مکرمـه بـرای زیارتش آمد و از غم جدایی‌اش کنار قبرش ایستاد و فرمود: اگـر زمـان مـرگ او حاضر بودم گریه نمی‌کردم و نمی‌گذاشـتم جنـازه‌اش را از محـل مـرگش منتقـل کنند. و آنگاه با دو بیت از متمم بن نوبره که در مرثیه برادرش مالك خوانده بـود درد و اندوهش را ابراز نمودند.

وكنـا كنـد مـاني جذيمـة برهـة
مـن الـدهر حتى قيـل لـن يتصـدعا

«مدت زمانی ما چون دو دانه یک خوشیه بودیم تا آن که گفتـه شـد هرگـز از یکدیگر جدا نمی‌شوند».

فلمـا تفرقنـا كـاني ومالكـا
لطـول اجتمـاع لـم نبـت ليلـة معـا

«پس از مصاحبت طولانی آنگاه که من و مالك از هم جدا شدیم گویـا یـک شب باهم نبوده ایم».

و قبرش را با چادری سایه کرد و به مدینه منوره گشـت. حضـرت عبـدالله بـن عمر ﷺ از آنجا عبور می‌کرد که چشمش به چادر افتاد فوراً آمد و آن را برداشت و فرمود: او را عملش سایه می‌کند و این گفته حضرت عبدالله ﷺ خـود گـواه بـر فضل و برتری حضرت عبدالرحمن و پاکی او از آنچه که بـه او نسـبت مـی‌دادنـد هست.

خداوند از ایشان راضی باد و او را راضی بگرداند.

و ما را از رهروان ایشان بگرداند، آمین.

پایان

حضرت ثابت بن قیس ﷺ

سخنگوی پیامبر ﷺ

تنها کسی که بعد از مرگ وصیت کرد و وصیتش اجراء گردید.

«نام و نسب»

نام: ثابت.

نام پدر: قیس.

سلسله نسب: ثابت بن قیس بن مالك بن امری القیس.

قبیله: الانصاری خزرجی.

کنیت: ابومحمد یا ابوعبدالرحمن.

«جایگاه»

ایشان سخنگوی انصار بود که به او سخنگوی پیامبر ﷺ می‌گفتند، آنچنـان کـه حضرت حسان بن ثابت به شاعر رسول اکرم ﷺ مشـهور بـود، حضـرت ثابـت ﷺ سخنران فصیح و بلیغی بود.

و آنگاه که وفد تمیم پیش پیامبر ﷺ آمد و مردم جمع شدند و هریك آنچه را که مایه افتخار و مباهات آنها بود ذکـر کـرد. آنگـاه سـخنگوی آنـان بلنـد شـد و سخنان زیبایی بیـان کـرد کـه پـس از او حضـرت ثابـت ﷺ برخاسـت. و آنچنـان سخنرانی فصیح و بلیغی ایراد کرد که حاضرین شـگفت‌زده شـدند و بـه او شـهره آفاق گفتند.

وی در پاسخ فرمود: ستایش پروردگاری را سزاست که آسمانها زمین آفریده او است که در آنجا به تدبیر امـور پرداختـه و علمـش بـر تمـام کائنـات فراگیـر و هرچیز از منبع فضلش سرچشمه گرفته و به قـدرتش مـا را فرمـانروا قـرار داد. و از میان بهترین مخلوقات پیامبر ﷺ را برگزید که نژادی برتر دارد و از همه راستگوتر است، و کتابش را بر او نازل کرد و او را امین مخلوقات دانست.

تا این کـه مـردم را بسـوی ایمـان بـه خداونـد دعـوت کنـد و خویشـاوندانش (مهاجرین) که بهترین و نیکوکارترین افراد بشرند به او ایمان آوردند.

و پس از آنان مـا انصـار اولـین کسـانی هسـتیم کـه دعـوت پیـامبر ﷺ را قبـول کردیم، پس ما یاوران دین خداوند وزیران رسول او هستیم، بعـد از ایشـان شـاعر بنی‌تمیم اقرع بن حابس ﷺ بلند شد و چند شعر خواند.

أتينـــاك كيمـــا يعـــرف فضـــلنا
إذا خالفونـــا عنـــد ذكـــر المكـــارم
أنـــا رؤوس النـــاس مـــن كـــل معشـــر
وأن لـــيس فـــي أرض الحجـــاز كـــدارم
وأن لنـــا المربـــاغ فـــي كـــل غـــارة
تكـــون بنجـــد أو بـــأرض التهـــائم

«نزد شما آمده ایم تا مردم برتری ما را بدانند، آنگاه که در ذکر مباهات بـا مـا مخالفت می‌کنند. براستی ما سران همه مردم هستیم و در سرزمین حجاز قبیله مانند بنی دارم و جود ندارد، در هر نبرد و حمله ربع غنیمت از ما است، چه در سرزمین نجد باشد و یا تهامه».

پس از او شاعر اسلام حضرت حسـان بـن ثابـت ﷺ برخاسـت و او را جـواب دادند.

بنـــي دارم لا تفخـــروا إن فخـــركم
يعـــود وبـــالاً عنـــد ذكـــر المكـــارم
هبلـــتم علينـــا تفخـــرون وانـــتم
لنـــا خـــولٌ بـــن ظئـــر وخـــادم

بنی دارم به خودتان مبالید که فخرتان وقت ذکر مباهات برایتان وبال می‌شـود، پیش ما آمده اید و بر ما فخر می‌کنید؟

و حالان که شما زیر دستان و خادمان ما هستید.

پس گفتند سخنگوی آنان از سخنگوی ما برتر اسـت و شاعرشـان از شـاعر مـا ماهرتر است.

و صداها بلند شد و در میان‌شان شلوغی شد که خداوند فرمود:

﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾[1].

«ای مؤمنان صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و مانند سخن گفتن با همدیگر با او بلند سخن نگوئید، از این که مبادا اعمال‌تان از بین برود، در حالی که شما نمی‌دانید».

«پرهیزگاری»

ایشان ﷺ شخص بسیار متقی، پرهیزگار، راستگو و امین بودند. بنابر حدیثی که ابوهریره ﷺ روایت کرده است، پیامبر ﷺ او را تعریف کردند و فرمودند:

«**نعم الرجل ثابت بن قیس شماس**»

ثابت بن قیس چه مرد خوبی است که با شنیدن این آیه ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ﴾ بسیار ترسید و فکر کرد اعمالش نابود شده اند، حتی که وارد منزل شد و در را بست و از ترس عذاب خداوند شروع به گریه و فریاد نمود و تا مدت چند روز از خانه بیرون نرفت.

چون پیامبر ﷺ او را نیافت، شخصی به دنبالش فرستادند، فوراً بخدمت پیامبر ﷺ حاضر شد. پرسیدند چرا خودت را در منزل بازداشت کرده‌ای؟ عرض کرد ای رسول خدا ﷺ من آوازم بلند است. و می‌ترسم که اعمالم نابود شوند، چون خداوند فرمود:

﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾[2].

«ای مؤمنان صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و مانند یکدیگر با او با صدای بلند صحبت نکنید که مبادا اعمال‌تان نابود شود، در حالی که شما نمی‌دانید».

---

(1)- حجرات، آیه 2.

(2)- حجرات، آیه 2.

پیامبر ﷺ فرمودند: مطمئن باش که تو از آنان نیستی و در دنیا زندگی راحت خواهی داشت و به آسانی بر تو مرگ می‌آید، و آنگاه که آیه ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾[1]. «همانا خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد».

دوباره به منزل رفت و در را بست و شروع به گریه کرد. پیامبر ﷺ او را تا چند روزی ندیدند، شخصی به سراغش فرستادند چون آمد پرسیدند چند روز است که پیدا نمی‌شوی؟

گفت: من زیبایی و سیادت قوم خود را دوست دارم.

می‌ترسم که نکند این تکبر است و خداوند متکبران را دوست ندارد.

پیامبر ﷺ فرمودند: تو از متکبران نیستی، در دنیا به راحتی زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی که در جنگ یمامه به شهادت رسید و صداقت نبوت پیامبر ﷺ را ثابت کرد که در حقش خواهد آمد.

إن شاءالله تعالی

«صداقت و وفاداری»

ثابت ﷺ نمونه بارز و کامل صداقت و وفاداری بود، و گفتارش راست و عهد و پیمانش را ایفاء می‌نمود و با بلندنظری سخاوت می‌کرد و مانند تمام اصحاب پیامبر ﷺ اخلاق و عادات اسلامی را آموخته و عمل بر نهج اسلام را بر خود لازم می‌دانست. بنابر روایتی در جنگ بعاث بدست زبیر بن باطا اسیر شد. در زمان جاهلیت بین عرب‌ها رسم بود که چون سرداری اسیر می‌شد موهای پیشانی‌اش را می‌تراشیدند و آزاد می‌کردند، پس موهای پیشانی حضرت ثابت را تراشیدند و آزاد کردند که شاعر سرود:

کم من أسیر فککنا بلاثمن

وجز ناصیة کنا موالیها

---

(1)- لقمان، آیه 18.

«اسیران بسیاری را بدون فدیه با تراشیدن موهای پیشانی آزاد کردیم و ما سرور آنان بودیم».

و آنگاه که پیامبر ﷺ دستور کشتن همه مردان یهود بنی‌قریظه را صادر کردند.

حضرت ثابت ﷺ درخواست عفو زبیر بن باطا را نمود که پیامبر ﷺ او را بخشید، حضرت ثابت به زبیر گفت بخاطر احسانی که بر من کرده بودی تو را آزاد کردم.

گفت: بله، انسان‌های بزرگوار این چنین رفتار می‌کنند.

پس از آزادی زبیر به حضرت ثابت گفت: انسان بدون زن و فرزند چگونه زندگی می‌کند؟

حضرت ثابت ﷺ از پیامبر ﷺ طلب آزادی زن و فرزندان او را کرد که پیامبر ﷺ آنان را آزاد کردند و برای بار دوم زبیر گفت: انسان بدون مال و سرمایه چگونه زندگی کند؟ حضرت ثابت ﷺ از پیامبر ﷺ تقاضای اموال او را کرد. و پیامبر ﷺ اموالش را نیز تحویل دادند. بعد از آن زبیر خبر شد که همه اقوام و دوستانش کشته شده اند.

به حضرت ثابت ﷺ گفت: بدون یاران چگونه زندگی می‌شود؟ من بنابر احسانی که بر تو کرده‌ام می‌خواهم مرا به دوستان برسان.

و طبق روایتی گفت: حمایت و ضمانت شما تمام شده، مرا به دوستانم برسانید و زیاد اصرار کرد که مرا بکشید، تا این که بالآخره حضرت ثابت ﷺ از روی اجبار او را کشت.

«جهاد»

پیامبر ﷺ نسبت به ثابت فرمودند:

«تَعِيشَ حَمِيدًا، وَتُقْتَلَ شَهِيدًا، وَتَدْخُلَ الجَنَّةَ»

«با آسایش و سربلندی زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی».

حضرت ثابت ﵁ با شنیدن مژده شهادت بسیار خوشحال شد و همیشه در انتظار شهادت و رسیدن به رضای خداوند و ملاقات با پیامبر ﷺ بودند.

او زندگی را با سعادت و سربلندی بپایان رساند و تعجب‌آور نیست، چون پیامبر ﷺ چنین فرمودند:

ایام گذشت تا این که پیامبر ﷺ از دنیا به سوی رفیق اعلی رحلت نمودند، و مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق ﵁ را به جانشینی پیامبر ﷺ برگزیدند. و قبیله‌های زیادی از اعراب مرتد شدند که حضرت ابوبکر صدیق ﵁ لشکر بزرگی به فرماندهی حضرت خالد بن ولید ﵁ گسیل داشت، و حضرت ثابت ﵁ در این جهاد مقدس شرکت کردند و از خویش رشادت و جوانمردی خارق العبادتی نشان دادند.

در این مبارزه مجاهدین اسلام علیه مسیلمه کذاب، حضرت ثابت پرچمدار گروه انصار بود، و چون در میان دو لشکر جنگ شدت گرفت حضرت ثابت از خویش جوانمردی بی‌نظیری بجای گذاشت.

آنگاه که دید که لشکر مسلمانان عقب‌نشینی می‌کند، او و حضرت سالم مولی حذیفه ﵁ در کنار یکدیگر مشغول نبرد بودند، گفتند: ما در زمان پیامبر ﷺ اینگونه جهاد نمی‌کردیم.

عطر استعمال نمود و کفنهایش را پوشید و با صدای بلند فریاد برآورد که خداوند از آنچه که مرتدین می‌گویند بیزار هستیم و از عمل لشکر مسلمانان معذرت‌خواهی می‌کنم.

«شهادت»

حضرت ثابت ﵁ پرچمدار انصار و حضرت سالم ﵁ علم‌بردار مهاجرین، هردو همراه شدند و دو کانال حفر کردند و تا نصف خودشان را در خاک پوشاندند که هنگام حمله دشمن به عقب برنگردند، و چون حمله شروع شد دفاع کردند و مسلمانان را به استقامت و نبرد تشویق می‌نمودند تا این که هردو به

شهادت رسیدند، و میدان معرکه را با خون پاکشان رنگین کردند که تا ابد بر شهادت و جوانمردی آنان گواهی دهد.

و خداوند نسبت به شهداء فرموده است.

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩﴾[1].

«کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه زنده اند، در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود».

«اجراء وصیت»

حضرت ثابت ﷺ در سرزمین یمامه به درجه رفیع شهادت نایل گشت، مردی از مسلمانان از کنارش گذشت، دید زره آهنی گران‌قیمت بر تن دارد، فکر کرد برداشتن این زره برایش درست است، لذا آن را گرفت.

حضرت ثابت ﷺ در خواب یکی از مسلمانان آمد و گفت: تو را وصیت می‌کنم که آن را خواب نپنداری و از اجرایش فراموش نشوی.

این که دیروز چون به شهادت رسیدم مردی از مسلمانان زره مرا از تنم درآورد، او در آخر لشکر قرار دارد و اسبی سرکش دارد، زره مرا در زیر دیگ گذاشته و بر روی آن پالان شتر را نهاده است.

برو پیش حضرت خالد ﷺ بگو تا آن را از او پس بگیرد. و چون به مدینه رسیدند خدمت حضرت ابوبکر صدیق بروید و بگوئید بر من اینقدر دین است آنها را اداء کنید و فلان و فلان برده من آزاد است.

آن شخص چون از خواب بیدار شد فوراً خدمت فرمانده لشکر حضرت خالد بن ولید ﷺ خوابش را تعریف کرد.

حضرت خالد ﷺ شخصی را فرستاد تا زره را بیاورد، و چون آنجا رسید همان نشانی‌ها را دریافت، و آنگاه که مسلمانان پیروزمندانه به مدینه منوره برگشتند آن

---

(1)- آل عمران، آیه 169.

شخص خوابش را برای حضرت صدیق اکبر ﷺ تعریف کـرد، فرمودنـد: خـواب درستی است و وصیت حضرت ثابت ﷺ را اجراء کردند.

و مسلمانان گفتند: حضرت ثابت ﷺ تنها کسی است که بعد از مـرگ وصـیت کرد، وصیتش اجراء شد.

خداوند از او راضی باد و او را راضی بگرداند

و در بهشت برین جای بدهد.

«آمین»

پایان